

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۱۲)

تجلی توحید  
در

نظام امامت

حضرت آية الله العظمى صافي گلپايگانی رحمته

سرسنانه : صافی گلپایگانی، لطف الله، ۱۲۹۸-  
 عنوان و نام پدیدآور : تجلی توحید در نظام امامت / صافی گلپایگانی مدظله الشریف.  
 مشخصات نشر : قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی، ۱۳۹۲  
 ویرایش : ویراست ۲  
 مشخصات ظاهری : ۹۰ ص.  
 فروست : سلسله مباحث امامت و مهدویت؛ ۱۲  
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۶۵-۰ ریال  
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا  
 یادداشت : این کتاب درسالهای مختلف توسط ناشرین مختلف منتشر شده است.  
 یادداشت : کتابنامه: ص. (۱۳۱)-۹۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
 موضوع : امامت  
 موضوع : توحید  
 شناسه افزوده : دفتر تنظیم و نشر حضرت آیت الله العظمی شیخ لطف الله صافی گلپایگانی مدظله العالی  
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ ت ۳ ص ۲۲۳ / BP  
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵  
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۲۰۷۶۲۲

## دفتر تنظیم و نشر آثار

### حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی رحمته

- نام کتاب: تجلی توحید در نظام امامت
- مؤلف: حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف
- چاپ اول: رمضان المبارک ۱۴۳۴ / تابستان ۱۳۹۲
- شمارگان: ۳۰۰۰
- بها: ۲۰۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۶۵-۰
- سایت الکترونیک: [www.saafi.net](http://www.saafi.net)
- پست الکترونیک: [saafi@saafi.net](mailto:saafi@saafi.net)
- آدرس پستی: قم / انقلاب ۶ / پلاک ۱۸۱
- تلفن: ۳۷۷۲۳۳۸۰ (۰۲۵)

## فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	۳
مقدمه.....	۷
چهار گفتار پیرامون تجلی توحید در نظام امامت.....	۹
گفتار اول: تجلی توحید در رسالت انبیا.....	۱۱
گفتار دوم: تجلی توحید در اسلام.....	۲۱
گفتار سوم: تجلی توحید در نظام امامت.....	۲۷
گفتار چهارم: تجلی توحید در امامت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> .....	۴۵
تعلیقات.....	۵۵
تعلیقۀ اول.....	۵۷
تعلیقۀ دوم.....	۶۳
تعلیقۀ سوم.....	۷۱
تعلیقۀ چهارم.....	۸۳
کتابنامه.....	۸۷
آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه.....	۹۱



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الأئمة قوامه على خلقه، و حفظه لدينه، و ولايةً لأمره و الصلاة و السلام على سيد رسله أبي القاسم محمد و آله الطاهرين، سيما إمام العصر، و ناموس الدهر، كاشف الضرّ و المحن، مولانا الحجة بن الحسن، عليه و على آبائه المعصومين من الصلوات أنماها، و من التحيات أركاها. اللهم اجعلنا من الفائزين بولايته، و أكرمنا بظهوره، و شرفنا بلقائه، و املاً به الأرض قسطاً و عدلاً برحمتك يا أرحم الراحمين.

قال الله تعالى:

﴿وَإِذْ بَتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>١</sup>

( به خاطر آوردید ) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگون آزمود؛ و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد از دودمان من (نیز امامی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد.



## مقدمه

سیر توحیدی و معنوی و کمالی انسان، اگرچه به ظاهر از معرفه‌الله و توحید و سایر صفات کمالیه باری تعالی آغاز می‌شود، در ادامه و امتداد نیز همان تکامل معرفت خدا و عقیده توحید و جلوه‌های آن است.

عقاید دیگر مثل نبوت و امامت و معاد، هرچند اصولی مستقل در کنار عقیده توحید محسوب می‌شوند، در وجود و واقعیت یافتن متأخر از عقیده توحید و مرتبط به آن می‌باشند، و در واقع مکمل آن و بسط و تفصیل معرفت خدا و صفات کمالی ذاتی و افعالی اوست.

عقیده به نبوت، مرتبه‌ای از مراتب کمال عقیده به توحید، و جلوه‌ای از جلوه‌ای معرفت خداست. همچنین عقیده به معاد و امامت، همه از شئون و تجلیات این عقیده است. آنان که خدا را به اسماء‌الحسنی و صفات علیائی که دارد می‌شناسند، به فرستادن پیامبران و اعطای معجزه به آنها و نزول کتاب و موازین و قواعد و احکام مورد نیاز بشر از جانب او ایمان می‌آورند؛ چنان‌که به نصب امام و وجود حجت در هر عصر و زمان و ولایت و سایر نظامات نیز ایمان می‌آورند؛

همچنان‌که وقتی خدا را به عدل و حکمت و منزه بودن از کار لغو و عبث و بیهوده شناختند، به معاد ایمان می‌آورند و خلاصه، ابعاد معرفت خدا و فروع عقیده به توحید و صفات جمالیه و جلالیه حق تعالی مانند خونی که در بدن جریان دارد، در تمام مبانی و معیارها و اصول و فروع شرعی جریان دارد، و عقاید دیگر از آثار و لوازم عقیده اصلی است.

موضوع این رساله تجلی توحید در نظام امامت است که چون با تجلی توحید در کل رسالت انبیا و رسالت اسلام و تجلی آن در امامت حضرت مهدی علیه السلام ارتباط دارد، به حول و قوه الهی آن را در چهار گفتار زیر به پایان می‌رسانیم.

- ۱- تجلی توحید در کل رسالت انبیا و معارف و شرایع آسمانی.
- ۲- تجلی توحید در اسلام.
- ۳- تجلی توحید در نظام امامت.
- ۴- تجلی توحید در امامت حضرت مهدی علیه السلام.





---

**چهار گفتار پیرامون  
تجلی توحید در نظام امامت**

---



## گفتار اوّل: تجلّی توحید در رسالت انبیا

تجلّی توحید را در رسالت انبیا، به سه گونه می توان مورد بررسی قرار داد:

**اوّل:** از جهت پایه بودن ایمان به خدا و عقیده به توحید، برای عقیده به نبوات و رسالت‌های آسمانی؛ که بدیهی است عقیده به توحید مانند زیربنا، و عقیده به نبوت و هر عقیده حقّ دیگر نسبت به آن، مانند روبناست. چنان که کل عقاید حقّه و بینش‌هایی که انسان دارد، و برداشت‌هایش از مکتب‌های مختلف نسبت به اخلاق و اعمال و روش زندگی و شکل نظاماتی که حاکم می‌شود، زیربناست. بنابراین با نداشتن بینش توحیدی، رسیدن به ایمان به نبوات، طفره و محال است.

**دوم:** از جهت رسالت انبیا که عمده و اساس آن دعوت به توحید و یکتاپرستی و پرورش موحد و یکتاپرست می‌باشد.

قرآن مجید، رسالت پیامبران و کوشش و تلاش آنها را در دعوت به توحید و تربیت افراد موحد، و ساختن جامعه توحیدی، و همچنین مبارزه آنها را با مظاهر شرک و طاغوت پرستی، شرح داده و نشان

می‌دهد که در طول تاریخ جهان، انبیا بودند که فطرت توحیدی مردم را بیدار کرده آنها را از پرستش طاغوت‌ها نجات داده‌اند. چنان‌که در این آیه می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ  
وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾<sup>۱</sup>

«همانا در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم (تا به خلق ابلاغ کند) که خدای را پرستش کرده و از طاغوت‌ها دوری گزینند».

یکی از پیغمبران بزرگ که در قرآن از او تجلیل شده است، حضرت ابراهیم علیه السلام، ابوالانبیاء است که با شرک و بت پرستی نمرود و نمرودیان، به آن شکل بی‌سابقه و بی‌نظیر مبارزه کرد و افکار را علیه شرک و بت پرستی و نمرود و طاغوت بسیج کرد و از قدرت طاغوتی نمرود نه‌راسید و با فریاد:

﴿إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾<sup>۲</sup>

«از آنچه شریک خدا قرار می‌دهید من بیزارم».

و

﴿إِنِّي وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ  
وَالْأَرْضَ حَنِيفًا﴾<sup>۳</sup>

۱. نحل، ۳۶.

۲. انعام، ۷۸.

۳. انعام، ۷۹.

«همانا من با ایمان خالص روی به سوی خدایی  
آوردم که آفریننده آسمان‌ها و زمین است.»

دل‌ها را تکان داد و مردم را به خودیّت خودشان و به فطرتشان باز  
گرداند.

این پیامبران، همه در کنار مستضعفان و محرومان جامعه بودند  
و استعباد و استبداد را محکوم می‌کردند، و با فقرای مؤمنین همان  
روابط را داشتند که با اغنیای ایشان داشتند و خلاصه زبانشان  
و دعوتشان و عملشان و ثروتشان همه از توحید و دواعی الهی ملهم  
بود، و زندگی موحدین را به همه درس می‌داد. در خوف و رجا  
و توکل و عبادت و محبت، توحید در خوف و توحید در توکل  
و عبادت و محبت، اساس کارشان بود.

**گفته نشود:** چگونه دعوت انبیا به توحید، منطقی است با اینکه  
عقیده به نبوت فرع عقیده به توحید است و با گفته پیغمبران، اثبات  
وجود خدا و توحید او قابل توجیه نیست؟

**زیرا جواب داده می‌شود:** دعوت انبیا دو بخش دارد: یک بخش آن  
مربوط به توحید و خدانشناسی و اصل نبوت عامه و همچنین دعوت  
به عناوین کلی است، مثل راستی و امانت و عدالت و رحم و ترک  
ظلم و خیانت و غیر اینها از اموری که عقل، حسن یا قبح آن‌ها را  
درک می‌نماید. در این بخش، نقش انبیا تذکر و استخراج فطریات و به

کار انداختن قوای عقلی و فکری بشر است. چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ؛  
لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَ  
يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَ يُبَيِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ  
الْعُقُولِ»<sup>۱</sup>

«پس خدای تعالی پیغمبران خود را در بین آنان برانگیخت و ایشان را پی در پی می‌فرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که جلی آنان بود بطلبند و به نعمت فراموش شده یادآوری‌شان کنند و از راه تبلیغ با ایشان گفتگو نمایند و عقل‌های پنهان شده را بیرون آورده به کار اندازند».

در این بخش، دعوت پیامبران متکی بر عقل و فطرت است و از کسی نمی‌خواهند که تعبداً دعوت آنها را بپذیرد. بخش دیگر دعوت انبیا مربوط است به دعوت به رسالت خودشان و وحیی که بر آنها نازل می‌شود، و تعیین مصادیق ظلم و خیانت و عدل و امانت و احکام و نظامات. در این بخش، طبعاً باید دعوت متوجه کسانی باشد که به خدا و عالم غیب ایمان آورده باشند، و لذا در مسئله واجب بودن روزه می‌فرماید:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱ (ج ۱، ص ۲۳)؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۶۰.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾<sup>۱</sup>  
«ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما نوشته شد».

و همچنین در موارد دیگر که متجاوز از هشتاد مورد است. و در اینجا است که باید پیغمبر، دلیل صدق و بینه‌ای مثل معجزه داشته باشد.

بنابراین، اشکال اینکه دعوت انبیا به توحید، «دورگانه» بوده و قابل توجیه نیست، مرتفع می‌شود.

**سوم:** شکل تجلی توحید در رسالت انبیا این است که دین، از جهت اینکه متضمن برنامه‌ها و قوانین و احکام و نظامات مربوط به نواحی متعدد زندگی بشر است، تحقق دهنده توحید نظام و توحید قوانین می‌گردد و آنچه در این توحید، اصل است این است که بشر از جهت اینکه اجتماعی و مدنی الطبع است و از جهات دیگر، نیازمند به قوانین و احکامی است که عمل به آنها سعادت دنیا و آخرت و کمال مادی و معنوی او را تأمین نماید. و کسی غیر از خداوند متعال صلاحیت وضع قوانین و احکام را ندارد؛ زیرا خداست که بر کل افراد بشر و انس و جن و ملائکه، حتی انبیا و اولیا ولایت دارد. و به عبارت دیگر، آنچه در صلاحیت جعل احکام و وضع قوانین

و قواعد شرط است دو چیز است: یکی اینکه قانون‌گذار کسی باشد که عالم به تمام مصالح و مفسد امور و نواحی جسم و روح و قوا و غرایز و نیازهای فردی و اجتماعی مردم باشد، و از اینکه فایده‌ای از عمل به آن قوانین ببرد، منزّه باشد و متهم به داشتن غرض خاصی در جعل قوانین نشود و در معرض این اتهام هم نباشد.

بدیهی است این صلاحیت را کسی غیر از خداوند متعال دارا نیست که هم عالم به تمام مصالح و مفسد است و این انسان شناخته نشده را آفریده و می‌شناسد، و از درون و نهان او آگاه است، و از هرگونه نقص و غرض - چون غنی بالذات و کامل بالذات است - منزّه و مبرا است.

دوم اینکه قانون‌گذار کسی باشد که بر همه انسان‌ها بالذات ولایت داشته باشد، و اختیارش نسبت به انسان و تعیین برنامه امورش، از اختیار خود انسان بیشتر باشد و بلکه اختیار انسان، چه تکوینی و چه تشریحی به تکوین و تشریح او باشد. پر واضح است که چنین کسی نیز، غیر از خداوند متعال نیست که مالک و صاحب و خالق و رازق همه بشر و همه مخلوقات است و همه تحت ولایت مطلقه او هستند،<sup>۱</sup> و همه احکام و تکالیف باید به وحی او و مستند به او باشد،

۱. گفته نشود: چگونه همه تحت ولایت او هستند؟ با اینکه خداوند در آیه ۲۵۷ سوره بقره می‌فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ﴾ که دلالت دارد بر اینکه، خداوند سبحان فقط ولی مؤمنین است و اولیای کافرین، طاغوت می‌باشد؛ زیرا





◀▶ پاسخ داده می‌شود: ولایتی که برای خدا بر هر چیز و هر کس ثابت است، عبارت است از قدرت ذاتیه و بی‌نهایت او، که در برابر آن، همه ممکنات خاضع و مطیع و منقاد هستند و چنان‌که در آیه ۸۳ سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿وَلَهُ اسْلَمَ مِنَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طُوعًا وَكَرْهًا﴾ همه تسلیم اوامر تکوینی او می‌باشند و براساس آیه ۸۲ سوره یس: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ کلیه امور، طبق قضا و قدر او جاری است. این ولایت، همه را زیر پوشش خود گرفته و کسی نیست که بتواند از آن سرباز زند، که از جمله مظاهر و موارد ظهور این ولایت، اختیار داشتن بندگان است، که انسان نمی‌تواند اختیار نداشته باشد، چون داشتن اختیار، امری از امور تکوینی است که انسان را در آن اختیار نیست، و او مختار است، چه بخواهد و چه نخواهد. اینکه می‌گوییم همه تحت ولایت مطلقه او هستند، مقصود این ولایت است؛ و اما آن ولایتی که در آیه ۲۵۷ سوره بقره: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ مراد است، علی‌الظاهر ولایت و تصرف در امور اختیاری عبد است که به صورت هدایت و توفیق و وحی و دعوت انبیا و امر و نهی و تکالیف الهی و عنایات غیبی نسبت به مؤمنین و کسانی که زمینه قبول و پذیرفتن این ولایت را دارند، محقق می‌شود و نظیر ولایت موالی بر عبید، که با قبول اوامر و نواهی آنها تحقق می‌یابد و عبد تحت نفوذ و تأثیر اوامر آنها، در عین اختیار خود عمل می‌نماید.

در اینجا گاه ولایت، اثرش در عبد به حدی می‌رسد که عبد سر تا پایش اطاعت و تجسم مراد مولی می‌شود، و حدیث قدسی معروف: «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا» در حقیقت صادق می‌شود و قلبش مصداق «ان القلوب بين اصبغين من اصابع الله يقلبها كيف شاء» (برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۱؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲؛ ابن ابی جمهور احسان، عوالی‌النالی، ج ۴، ص ۱۰۳) می‌گردد و دواعی او همه الهی می‌شود و عامل مشیة‌الله می‌گردد.

در برابر این ولایت، ولایت شیطان و طاغوت و دعوت‌ها و اضلالات ابلیسی است، که آن نیز در محدوده امور اختیاری بشر و به اختیار او انجام می‌پذیرد، و مراتب مختلف دارد. تا آن‌جا که ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ (جاثیه، ۲۳) و ﴿حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً﴾ (بقره، ۷) و ﴿لَعَلَّ قُلُوبًا لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَعَلَّ أَعْيُنًا لَا يَبْصُرُونَ بِهَا وَلَعَلَّ آذَانًا لَا تَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّغُ مِنْهُمْ﴾ (اعراف، ۱۷۹) در حق او صادق می‌شود تا حدی که شیطان نیز به او می‌گوید: ﴿إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ﴾ (حشر، ۱۶) و همه زمینه‌های خیر و قبول حق، در او بی‌اثر شده، حامل اراده طاغوت و در ولایت کامل شیطان قرار می‌گیرد.

و مداخله در این امور، مداخله در شئون ربوبی و استکبار و استعلا و خلاف توحید است. و به همین جهت است که به حکم آیه کریمه:

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى  
 إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ  
 وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ  
 رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾<sup>۱</sup>  
 «بگویند ما به خدا ایمان آوردیم و به آن چه بر ما  
 نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق  
 و یعقوب و اسباط نازل گردید و موسی و عیسی و  
 آنچه بر پیغمبران از جانب خدا داده شده است و بین  
 هیچ یک از آنان جدایی قایل نمی‌شویم و در برابر  
 فرمان او تسلیم هستیم».

باید به نبوت تمام انبیا، ایمان داشته باشیم. دعوت همه، دعوت به  
 خدا بوده است و در جوهر و حقیقت، واحد بوده و آن اسلام و تسلیم  
 بودن در برابر خدا، و حکم و فرمان خدا و قانون خداست. امت  
 پیغمبران در این دین، امت واحد هستند،

﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ  
 فَاتَّقُونِ﴾<sup>۲</sup>

۱. بقره، ۱۳۶.

۲. مؤمنون، ۵۲.

«و این امت شما امت واحدی است و من پرودگار شما هستم ، پس از مخالفت فرمان من بپرهیزید».

نسبت به همه آنها صادق است. یهودیت و نصرانیت و این گونه الفاظ، نمی تواند عنوان دعوت انبیا و معرف آن باشد، چنان که ایمان به موسی و عیسی اگر فقط ایمان به وحیی باشد که بر آنها نازل شده و از مسائل نامعقول و باطلی که در تورات و اناجیل رایج است منزّه باشد، بدون ایمان به رسالت حضرت خاتم الانبیاء ﷺ، اسلام نمی باشد.



## گفتار دوم: تجلی توحید در اسلام

تجلی توحید در اسلام، به قدری نیرومند و پرتأثیر است که اسلام و توحید و موحد و مسلم، مانند دو لفظ مترادف، مفهوم واحد یافته، و به گفته بیگانگان [خاورشناسان] - مثل گوستاو لوبون - عقیده توحید، تاج افتخاری است که در بین ادیان بر سر اسلام نهاده شده است.<sup>۱</sup>

اسلام، دین خداست دین توحید است و دین همه پیغمبران و پیروان راستین‌شان؛ دین حضرت خاتم‌الانبیاء ﷺ است، نه برای دین حقّ اسمی بهتر از این اسم می‌توان یافت، و نه برای بشر، واقعیت و اصلتی اصیل‌تر و عالی‌تر از مفهوم این اسم و این از قضایایی است که می‌گویند: «قیاساتها معها» دلیلش با خودش می‌باشد، و خودش دلیل خودش است.

دین حقّ غیر از اسلام، به حقّ نخواهد بود و هر تعبیر دیگری که از دین حقّ بشود، اگر مفهومش، مفهوم کلمه «اسلام» یا کلماتی که در لغات دیگر با آن مترادفند، نباشد، دین حقّ نیست. خدا واحد است، و دین حقّ واحد است و آن اسلام است که در مفهومش هیچ‌گونه

---

۱. لوبون، تمدن اسلام و عرب، ص ۱۴۳.

دوگانه‌خواهی و دوگانه‌پرستی و شرک نیست. تسلیم خدا بودن، و فرمانبردار و فرمان‌پذیر بی‌قید و شرط او بودن، هم به اعتقاد و هم به عمل، اسلام است. برای انسان هم، عالی‌تر از این، مقام و مرتبه‌ای نیست و کمالی از این بالاتر نمی‌شود. لذا خداوند متعال پیغمبر جلیل خود حضرت خلیل علیه السلام را در قرآن مُسَلِّم خوانده است و از پسران یعقوب علیه السلام حکایت می‌فرماید که در پاسخ پدرشان که در هنگام درگذشت از این جهان، به آن‌ها گفت:

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي»

«بعد از من چه کسی را می‌پرستید؟»

گفتند:

﴿نَعْبُدُ إِيَّاكَ وَآلَكَ وَآبَاءَكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ

وَإِسْحَاقَ إِيَّاكَ وَآلَهُمْ وَآبَاءَهُمْ وَآبَاءَ إِبْرَاهِيمَ﴾<sup>۱</sup>

«خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل

و اسحاق را که معبود یگانه است و ما مطیع فرمان او

هستیم.»

بنابراین اگرچه اسلام، عنوان و نام و رسالت دعوت حضرت خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله می‌باشد و پس از ظهور آن حضرت، بر غیر آنچه آن حضرت به آن رسالت داشته، صحّت اطلاق ندارد؛ اما این نامگذاری

و حصر عنوان اسلام به این دین، برای این است که اسلام خالص است، و اسلام هیچ‌کس، جز به تسلیم در برابر این دین و پذیرفتن احکام و محرمات و واجبات آن محقق نمی‌شود، و یکی از شواهد بر خاتمیت این دعوت و بقای آن تا روز قیامت این است که در عصری که مفهوم اسلام مجهول و ناشناخته مانده بود و نام‌ها و عنوان‌ها و برجسب‌های ناجور، به ادیانی که سابقه الهی و حقانیت داشتند، زده بودند و نه فقط این نام‌ها نارسا و معرف حقیقت آنها نبود، بلکه با اسلام مغایر و منافی بود، در چنین زمانی، این دعوت بر اساس وحی الهی، اسلام را به جهانیان عرضه کرد، و صریحاً در مثل آیه:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾<sup>۱</sup>

«هر کس غیر از اسلام دینی را اختیار کند هرگز از او پذیرفته نیست».

و آیه:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾<sup>۲</sup>

«همانا دین (پسندیده و پذیرفته شده) در نزد خدا اسلام است».

---

۱. آل عمران، ۸۵

۲. آل عمران، ۱۹

اسلام را یگانه راه نجات اعلام کرد. و در آیاتی مثل آیه:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾<sup>۱</sup>

«نه چنین است قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی شوند مگر آنکه در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آنگاه هر حکمی که بکنی هیچ گونه اعتراض در دل نداشته و کاملاً از جان و دل تسلیم فرمان تو باشند».

و آیه:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾<sup>۲</sup>

«هیچ مرد و زن مؤمنی را هنگامی که خدا و رسولش در کاری حکم کنند اراده و اختیاری نیست».

و آیه:

﴿وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾<sup>۳</sup>

۱. نساء، ۶۵

۲. احزاب، ۳۶

۳. لقمان، ۲۲



«و هر کس روی تسلیم و رضا به سوی خدا آورده و نیکوکار باشد چنین کسی به محکم ترین رشته الهی چنگ زده».

و آیه:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾<sup>۱</sup>

«چه کسی در جهان، از آن کس که خلق را به سوی خدا خواند و نیکوکار گردید، و همی به عجز و لابه گفت که من تسلیم خدایم، بهتر و نیکوکارتر است».

و آیات دیگر، ویژگی ها و آثار و جلوه های اسلام و حقیقت دین را به نحوی که هیچ تعلق و وابستگی به گروه و نژاد و منطقه ای نداشته باشد، و اصول و فروع آن فطری و خردپسند، و در همه زمان ها و عصرها، وحدت دینی را تأمین نماید، روشن فرمود؛ که پس از چهارده قرن، یگانه بیان کامل و جامع و بی بدیل، دین حق است و الی الابد هم بی بدیل خواهد بود. همه باید به این دین بگردند و همه باید ندای وحدت سردهند و اسلام را که عالی ترین و کامل ترین طرح وحدت است، بپذیرند و شعارهای وحدت:

﴿إِنَّا كَرَّمَكُم عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ﴾<sup>۲</sup>

۱. فصلت، ۳۳.

۲. حجرات، ۱۳.

«همانا گرامی‌ترین شما، نزد پروردگار پرهیزکار و باپروا‌ترین شماست».

و «النَّاسُ كُلُّهُمْ بَنُو آدَمَ وَ آدَمُ خُلِقَ مِنَ التُّرَابِ وَ لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجْمِيٍّ وَ لَا عَرَبِيٍّ عَلَى أَحْمَرَ عَلَى أَيْضَ وَ لَا أَيْضَ عَلَى أَحْمَرَ إِلَّا بِالتَّقْوَى»<sup>۱</sup>

«همه مردم فرزند آدمند و آدم از خاک خلق شده و هیچ فضل و برتری بر هیچ عربی نسبت به عجمی و بر هیچ عجمی بر عربی و بر هیچ سرخ پوستی به سفید پوستی، و بر هیچ سفید پوستی به سرخ پوستی نیست مگر به تقوا».

را سردهند، و زبان‌حال و مقال همه مردم جهان، از هر نژاد، و اهل هر قاره و شهر و روستا این باشد:

الصِّينُ لَنَا وَ الْعَرَبُ لَنَا وَ الْهِنْدُ لَنَا وَ الْكُلُّ لَنَا  
أَضْحَى الْإِسْلَامُ لَنَا دِينًا وَ جَمِيعُ الْكُونِ لَنَا وَطَنًا  
تَوْحِيدُ اللَّهِ لَنَا نُورٌ أَعَدَدْنَا الرُّوحَ لَهُ سَكَنًا

«چین مال ماست و عرب از آن ماست و هند برای ماست، همگی مال ماست. اسلام دین ما و همه هستی وطن ما شد. عقیده به توحید خدا برای ما نور و روشنایی است. جان و روح خود را جایگاه و مسکن برای این عقیده آماده کرده‌ایم»

۱. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۱۳؛ رک: کراچکی، معدن الجواهر، ص ۲۱؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۹۹.

## گفتار سوم: تجلی توحید در نظام امامت

امامت و رهبری نیز در ابعاد متعددی که دارد، شعاع و شعبه عقیده توحید است و به آن استناد دارد، و چنان که از آیه:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾<sup>۱</sup>

«وقتی خداوند ابراهیم را امتحان کرد، فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم».

و نیز آیه:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup>

«ای داوود همانا ما تو را در زمین، مقام خلافت دادیم».

استفاده می‌شود، امامت با تمام ابعاد عمیق و ارزنده ای که دارد، که از جمله آن خلافت و جانشینی در ارض (زمین) و زمامداری و مدیریت امور عامه و حکومت کردن بین مردم است، فقط از سوی خدا و به نصب و تعیین اوست، و کسی با خدا در آن حق مشارکت

---

۱. بقره، ۱۲۴.

۲. ص، ۲۶.

ندارد؛<sup>۱</sup> و اصالت توحیدی امامت از این جا معلوم می‌شود که بر حسب عقیده توحید، حکومت و ولایت و مالکیت حقیقیه مطلقه، مختص به خداست و حق و حقیقت این صفات فقط برای او ثابت است که:

«هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ الْحَاكِمُ، وَ هُوَ السُّلْطَانُ وَ هُوَ الْمَالِكُ وَ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ وَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ».

و هیچ‌کس در عرض خدا، حتی بر نفس خود، نه سلطنت و ولایت تکوینی دارد، و نه ولایت تشریحی؛ تا چه رسد به اینکه بر دیگری ولایت یا حکومت داشته باشد، یا مالک امر او باشد. بنابراین، هر حکومتی که از جانب خدا و به اذن او نباشد، طاغوت و مداخله در کار خدا و حکومت خداست، و هرگونه پذیرش و فرمان‌بری از آن، پذیرش از فرمان طاغوت، و حرکت در جهت مخالف دعوت انبیاست که در قرآن در مثل این آیه بیان شده است:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾<sup>۲</sup>

نظر به اینکه مفهوم طاغوت، چون اعم است شامل فرمانروایان مستبد و حکومت‌های غیر شرعی و طغیانگر نیز می‌باشد. همچنین، هر ولایتی باید از جانب خدا و مستند به خدا باشد، حتی

۱. در بیان این مطلب، رجوع شود به تعلیقه ۱.

۲. ترجمه آیه در اول گفتار اول ص ۱۲ گذشت. نحل، ۳۶.

ولایت پدر بر فرزند صغیرش، و ولایت شخص بر نفس و مال خودش و ولایت فقیه در عصر غیبت امام عصر علیه السلام<sup>۱</sup> و ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام همه باید از جانب خدا باشد، و هر ولایتی از جانب او نباشد، هیچ اعتبار و اصالتی ندارد، و اگر خدا پدر را بر فرزند صغیرش ولایت نداده بود، ولایت بر او نداشت، و اگر شخص را بر خود و مالش ولایت نداده بود یا مالکیت او را بر آنچه حیات کرده یا زمینی که آن را احیا و آباد کرده یا به هر سببی از اسباب تملک مالک شده، مقرر نمروده بود، ادعای مالکیت او، ادعای مالکیت در ملک خدا بدون اذن او بود.<sup>۲</sup>

البته این ولایت‌های شرعی از هر نوعش که باشد، بی‌مصلحت نیست و ریشه فطری دارد و تشریح بر طبق فطرت واقع شده است، اما همین امور فطری هم بدون امضای خداوند متعال در عالم تشریح معتبر نیست.

---

۱. ولایت فقیه در عصر غیبت برای فقیه، مثل ولایت پدر بر فرزند صغیرش نیست که بالاصاله جعل شده و عصر حضور و غیبت در آن تفاوت نداشته باشد، بلکه ولایت فقیه بنا بر بعض مبانی، آنان که قائل به آن در عصر غیبت می‌باشند، نظیر اذن‌ها و ولایت‌هایی است که از جانب امام، در عصر حضور، به اشخاص معین داده می‌شد، با این تفاوت که در عصر غیبت به طور عام، و به کسانی که معنون به عنوان فقیه و عارف به حلال و حرام شرع باشند، عطا شده است. بنابراین ولایت جدّ پدری و پدر بر فرزند صغیر، قابل عزل و تغییر نیست، به خلاف ولایت و نیابت خاصّ که هر وقت امام بخواهد، شخص منصوب را معزول و دیگری را به جای او نصب می‌نماید، و به خلاف ولایت عامّه فقها که در هنگام ظهور و حضور خود به خود منتفی می‌شود.

۲. رجوع کنید به تعلیقه ۲.

بنابراین چون حکومت و ولایت اختصاص به خدا دارد، غیر از خدا، دیگری نمی‌تواند در آن مداخله کند، مگر به اذن او در حدود تشریح و دستور او. بدیهی است که این ولایت و حکومت و مالکیت که برای بعضی بندگان به اذن خدا اعتبار می‌شود، اعتباری و قراردادی بوده و حقیقی نیست، لذا به عزل و اسباب دیگر، قابل زوال و انتقال است. این ولایت از نوع ولایت و حکومت الهیه نیست، چون حکومت و ولایت خدا حقیقی و خود به خود و دائم و ابدی است و مقتضای ارتباط و تعلق مخلوق به خالق، حکومت و ولایت و مالکیت حقیقی خالق است. مخلوق، هویتش مملوکیت و نیازمندی و فرمان‌پذیری و عنایت‌خواهی است. نه مملوکیت بنده و تحت ولایت خدا بودن او قابل این است که از او سلب شود، چون ذات او، هویتش و واقعیتش همین است، و نه مالکیت و حکومت و ولایت خدا بر بندگان قابل سلب و اعطا و انتزاع است.

بنابر آنچه گفته شد، نظام امامت و خلافت و ولایت باید از جانب خدا و انفاذ و اجرای ولایت و حکومت خدا باشد، تا حکومت، شرعی و اطاعت از او امرش واجب باشد و به این ترتیب است که هرگاه از جانب حضرت ولی امر علیه السلام یا هر یک از مجتهدین جامع‌الشرایط که در عصر غیبت نیابت عامه دارند حکمی صادر گردد و مخالفت آن شود، در حکم استخفاف به حکم خدا و ردّ بر امام علیه السلام خواهد بود، با این

تفاوت که در فرمان علما و فقها به حکم:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»<sup>۱</sup>

«برای هیچ فردی، در معصیت خدا، اطاعت از فرد دیگر نیست».

اگر حکم به معصیت باشد، اطاعت فرمان به معصیت، موضوع پیدا نمی‌کند و حدیث شریف «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» به اطاعت از پیغمبر و امام نظر دارند.

بر عکس آنان که می‌گویند نظام حکومت باید از پایین به بالا باشد و اساس و قاعده آن را شوراهای روستایی می‌شمارند، یا پایینی‌ها باید تابع تصمیم و نظرات بالایی‌ها باشند، و شورای وزارتخانه‌ها بر شوراهای استان‌ها، و استان‌ها بر شهرها، و شهرها بر بخش‌ها و روستاها حاکم باشند، یا اینکه یک نفر مثل نظامات استبدادی به نام شاه و امیر و پیشوا و خان در بالا بنشینند، و هرچه هوس می‌کند فرمان دهد و خود را بر مردم تحمیل نماید. هیچ یک از اینها نیست.

نظام اسلام که همان نظام امامت و حکومت شرعی است، نه حکومت از پایین به بالاست،<sup>۲</sup> و نه فرمانروایی از بالا به پایین است،

۱. صدوق، الخصال، ص ۱۳۹، ۵۶۷، ۶۰۸؛ طبرسی، مکارم‌الاخلاق، ص ۴۲۰.

۲. قابل توجه است، آنان که این روش‌های حکومت را برای فریب توده‌ها، مطرح می‌کنند و با بوق و کرنا آن را تبلیغ می‌نمایند، هرگز به توده‌های روستایی و مستضعف اجازه نمی‌دهند که جز در خطی که بالاها، به اصطلاح رهبران حزب، تعیین می‌نمایند، شورایی تشکیل دهند و مثل یک انسان آزاد



بلکه نظام خداست که همه در آن، مجری احکام خدا می‌شوند، و حکومت و امارت چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ ابن عباس فرمود، وسیله اقامه حقّ و دفع باطل است و اگر از این حدّ و این شعار که اقامه حقّ و دفع باطل است، خارج باشد، نه حکومت شرعی است و نه اطاعت از آن واجب است.

در این نظام همه متصدیان امور در اجرای احکام خدا مسئولند و هیچ مادونی از مافوق، در تخلف از قانون و قانون شکنی و معصیت خدا نباید اطاعت کند و هیچ مقامی حتی شخص خلیفه نمی‌تواند از مردم توقعی غیر از عمل به احکام الهی و اطاعت از قانون داشته باشد. در این نظام برای به دست آوردن مقامات، چنان که در نظام‌های دیگر انجام می‌شود، بین اشخاص مسابقه و مزاحمت نیست و اگر کسی برای کسب علوّ و برتری شخصی یا گروهی، بخواهد مقامی را

◀▶ و حیوان زبان بسته، نظری اظهار نمایند. اگر در شکل ظاهر از شورای روستایی به شورای بخش و شهر و استان و کشور می‌رسند، درواقع از بالا به پایین است و دیکتاتوری «پرولتاریا» به مراتب از دیکتاتورهای استبدادی قرون وسطی بدتر، و از جهت کوبیدن کرامت و شرف و حقوق و آزادی انسان خطرناک‌تر است. سال‌هاست و بلکه متجاوز از نیم قرن است، که محرومان و مستضعفان جهان و ملل به اصطلاح عقب‌مانده را با الفاظی مثل دموکراسی و حکومت مردم بر مردم و حقوق بشر، و صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز، و مبارزه با استثمار و عدالت اجتماعی و آزادی عقیده و نظام به اصطلاح شورایی فریب داده و هریک از دو ابرستمر شرق و غرب، تحت یکی از این عناوین، استثمار و استکبار خود را در مناطق مختلف توجیه کرده، دنیا را غارت نموده، مردم محروم و شرافت و حقوق انسانی آنها را در مثل فلسطین و قدس عزیز، افغانستان و لهستان و اریتره و فیلیپین و عراق و سودان و اردن و غیره فدای مطامع پلید و توسعه‌طلبی‌های خود می‌نمایند.



به دست آورد، صلاحیت آن مقام را ندارد. در این نظام، مقام، تعهد و تکلیف آور است و هر چه مقام انسان حسّاس تر و حدود قلمرو آن وسیع تر باشد، مسئولیت و تکلیفش بیشتر می شود، و ارزش صاحب هر مقامی به میزان خلوص نیت، و حسن معامله ای است که در عمل داشته باشد. بسا که یک رفتگر برای حسن نیت و خلوصی که در کار خود دارد و مراقبتی که برای خدا در انجام وظیفه نشان می دهد، از حاکم شهر و والی استان شریف تر و در درگاه خدا عزیز تر باشد.

در این نظام همان طور که «عدی بن حاتم» در وصف امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه گفت:

«لَا يَخَافُ الْقَوِي ظُلْمَهُ وَلَا يَيْئَسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَذْلِهِ»<sup>۱</sup>

قوی و ضعیف هر دو در امان بودند؛ هیچ نیرومندی از ستم علی علیه السلام نمی ترسید؛ چون می دانست هر گاه بخواهد او (قوی که خلاف کرده) را کیفر و مجازات کند، از حدّ قانون تجاوز نمی نماید و از سر خشم و احساسات و به هوای نفس و کینه شخصی، او را بیش از حدّ قانون کیفر نمی دهد. ضعیف نیز از عدل او مأیوس نمی گردید؛ چون می دانست اگر تمام اقویا و زورمندان در یک صف بایستند و یک نفر ضعیف در

۱. محدث قمی، الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۱۶.

صف دیگر، علی علیه السلام در کنار ضعیف می ایستد و از او حمایت می کند. او حاکم و زمامداری است که هرگز حق ضعیف را وا نمی گذارد و از احقاق حق او صرف نظر نمی کند، چنان که علی علیه السلام فرمود:

«الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ لَهُ وَالْقَوِيُّ  
عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ»<sup>۱</sup>

«دلیل پیش من عزیز است تا اینکه حق را (از ظالم) برایش بگیرم، و قوی پیش من ضعیف است تا اینکه حق (ضعیف‌ها) را از او بگیرم».

و بالاخره این نظام امامت است که تبلور عقیده توحید در آن ظاهر می شود، و جامعه بی امتیاز توحیدی،<sup>۲</sup> و امت واحد و دین واحد و قانون واحد و حکومت واحد و جهانی و همیشه نو و مترقی اسلام را تحقق می بخشد، چنان که از بعضی روایات در تفسیر آیه کریمه:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا  
وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾<sup>۳</sup>

«پس هر کس به لقای پروردگارش امیدوار است، باید نیکوکار شده و هرگز در پرستش خدا احدی را با او شریک نگرداند».

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳۷ (ج ۱، ص ۸۹).

۲. رجوع شود به تعلیقه ۳.

۳. کهف، ۱۱۰.

استفاده می‌شود، شرک نورزیدن به عبادت خدا این است که: نظام دیگری را غیر از نظام امامت که نظام الهی است، نپذیرد و برای ائمه علیهم‌السلام که این ولایت را دارند، شریک قرار ندهد. از جمله در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که درباره این آیه از آن حضرت سؤال شد، فرمود:

«الْعَمَلُ الصَّالِحُ، الْمَعْرِفَةُ بِالْأئِمَّةِ، وَلَا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا، التَّسْلِيمُ لِعَلِيِّ علیه‌السلام، لَا يُشْرِكُ مَعَهُ فِي الْخِلَافَةِ مَنْ لَيْسَ ذَلِكَ لَهُ وَلَا هُوَ مِنْ أَهْلِهِ»<sup>۱</sup>  
«عمل صالح، معرفت ائمه است و این که در عبادت پروردگارش هیچ کس را شریک نکند، تسلیم علی علیه‌السلام بودن است، یعنی کسی را که خلافت برای او نیست و اهل آن نمی‌باشد، با او (علی علیه‌السلام) شریک قرار ندهد».

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی، از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که در تفسیر ﴿وَلَا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾<sup>۲</sup> فرمود:

«لَا يَتَّخِذُ مَعَ وِلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات‌الله‌عليهم‌وآلهم‌وسلم‌وآلهم‌وسلم‌وآلهم‌وسلم وِلَايَةَ غَيْرِهِمْ، وَوَلَا يَتَّخِذُ مَعَ وِلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات‌الله‌عليهم‌وآلهم‌وسلم‌وآلهم‌وسلم‌وآلهم‌وسلم وِلَايَةَ غَيْرِهِمْ، مَنْ أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ بِوَلَايَتِنَا وَكَفَرَ بِهَا وَجَحَدَ

۱. عیاشی، تفسیر، ج ۲، ص ۳۵۳.

۲. کهف، ۱۱۰.

### أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقُّهُ وَوَلَايَتُهُ»<sup>۱</sup>

«با ولایت آل محمد ﷺ ولایت غیر ایشان را نگیرد، و ولایت ایشان عمل صالح است؛ کسی که شرک ورزد به عبادت پروردگارش، پس به تحقیق شرک ورزیده است به ولایت ما و به آن کافر شده و جاحد و منکر حق و ولایت امیرالمؤمنین ﷺ شده است».

از آنچه در این گفتار بیان شد، معلوم گردید که امامت نیز مثل نبوت از اموری است که به نصب و جعل الهی می‌باشد و نصب آن فقط حقّ خداست که برحسب حکمت و دلایل عقلیه محکم مثل قاعده لطف لازم است.

خلاصه مطلب این است که تصرف در امور عامّه و رتق و فتق امور و حلّ و فصل کارها و اعمال ولایت بر خلق الله، اگرچه یک نفر هم باشد، تصرف در سلطنت الهی و ملک خدایی است که باید به اذن خدا باشد؛ چنان‌که بر حسب آیات قرآن مجید و احادیث متواتر که از طریق شیعه و سنی روایت شده است، در امت این برنامه انجام شده و نظام امامت توسط حضرت رسول اکرم ﷺ به مردم ابلاغ شده و "اولی الامر" که تا روز قیامت عهده‌دار این منصبند و دوازده نفرند، به امت معرفی شده‌اند.<sup>۲</sup>

۱. قمی، تفسیر، ج ۲، ص ۴۷.

۲. صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۲۵۸؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۷، ص ۸۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۵۰، ۳۱۶.

بنابراین صحّت روش و برنامه‌ای که شیعه در نصب امام معتقد است، برای کسی که به توحید ایمان دارد، نیاز به دلیل ندارد؛ زیرا در مشروعیت امامت و ولایت به اذن خدا و نصب الهی، جای هیچ گونه تردیدی نیست. فقط سؤالی که پیش می‌آید، این است که:

**اولاً:** اذن خدا وجود دارد یا نه؟

**ثانیاً:** چه افراد و شخصیت‌هایی مورد این عنایت الهی شده‌اند؟

پاسخ سؤال اول از بیانات گذشته معلوم شد، با توجّه به اینکه مجوّز شرعی برای مداخلات خودسرانه و غیرمستند به خدا در بین نیست؛ و با توجّه به اینکه مسئله نظام و برنامه اداره امور و زمامداری امری نیست که قابل تعطیل و بی‌نظم و ترتیب باشد؛ و نیز با توجّه به اینکه وجود برنامه پشتوانه‌دار و مشروع و مستند به خدا در آنچه که مقصود از آفرینش بشر است، دخالت عمده دارد، حتماً از جانب خدا نظام اکمل و اتمّ پیشنهاد و تعیین شده است و امکان ندارد در دینی مثل اسلام که حتی از بیان مستحبات و مکروهات در موارد جزئی کوتاهی نشده، نسبت به چنین امر بزرگی با نقش و اثری که در اجرای احکام و حفظ مصالح عباد و رعایت حال مستضعفان و محرومان و سیر خلق به سوی خدا دارد، کوتاهی شود.

حاشا و کلاً! از صاحب شریعت با آن همه عنایت که به تربیت بندگان خود دارد و از هدایت‌های تشریحی و تکوینی در هر قسمت

دریغ نفرموده، در چنین امری آنها را از رحمانیت و رحیمیت و ربّانیت و فیاضیت خود محروم فرماید.

حاشا و کلاً! چگونه ممکن است پیغمبر در چنین امر بزرگی که در تمام شئون امتش دخالت دارد، برنامه و دستور جامعی نداده و امت را حیران و سرگردان گذارده باشد، و با این حال بفرماید:

«قَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ لَيْلُهَا كَنَهَارِهَا لَا يُرْبِغُ  
بِعَدِي عَنْهَا إِلَّا هَالِكٌ»<sup>۱</sup>

«شما را ترک کردم در راهی روشن و واضح که شیش مانند روز آن است؛ از آن منحرف نمی‌گردد مگر هلاک‌شونده».

از این حدیث می‌فهمیم که ارشادات و تعالیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همه تاریکی‌ها و تحیرها را از میان برده است و اگر امری مثل امر خلافت و امامت را مهمل گذارده بود، این حدیث شریف نامفهوم بود؛ بلکه اگر امر امامت غیر مشخص و بی‌برنامه مانده بود، با آن تأکیدی که شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله در معرفت امام فرموده است، آیه کریمه:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ  
عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾<sup>۲</sup>

«امروز دین شما را برای شما کامل کرده و نعمتم را بر شما تمام نمودم».

۱. طبرانی، المعجم‌الکبیر، ج ۱۸، ص ۲۴۷؛ سیدرضی، المجازات‌النبویه، ص ۴۴۲.

۲. مائده، ۳.

شان نزول پیدا نمی‌کرد.

و اما پاسخ سؤال دوم این است که: از احادیث کثیره متواتره استفاده می‌شود که تبلیغ این موضوع از آغاز بعثت و سال سوم و هنگام نزول آیه شریفه:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾<sup>۱</sup>

«خویشاوندان نزدیکت را بیم ده».

تا بیماری رسول خدا ﷺ و ارتحال آن حضرت به رفیق اعلی، در مناسبت‌ها و فرصت‌های متعدد انجام شده و نظام رهبری مردم پس از رسول خدا ﷺ مشخص و معین گردید.<sup>۲</sup>

علاوه بر اینکه هر شخص منصف، اگر به کتاب‌های تاریخ و تفسیر و حدیث و کلام و فرق مسلمین و اسرار افتراق آن‌ها مراجعه نماید، تصدیق می‌کند که هیچ‌یک از نظاماتی که بعد از پیغمبر ﷺ عهده دار امور مسلمین شدند، این خصیصه را که شرعیت آن‌ها را بتوان به وحی و تنصیب رسول خدا ﷺ مستند دانست، نداشتند؛ هرچند بعد از وقوع، دیگران خواستند برای مشروعیت آن دلایلی بسازند، این تلاش‌ها جای‌گیر نشد که حتی در مثل زمان ما - که جهان اسلام به ضررهای جدا بودن دین از سیاست پی‌برده و آماده این می‌شود که دین را در همه

۱. شعراء، ۲۱۴.

۲. ابن طائوس، الیقین، ص ۸۹ - ۵۲۵؛ علامه حلی، کشف‌الیقین، ص ۲۵۴ - ۲۸۸؛ برای تفصیل مطلب رجوع کنید به: مرعی نجفی، شرح احقاق‌الحق.

نواحی زندگی سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی و فرهنگی و غیر این‌ها حکومت دهد - افرادی چون "عبدالکریم خطیب" که از نویسندگان معروف اهل سنت و صاحب آثار و تألیفات متعدد است، در ضمن بررسی‌های خود راجع به خلافت و امامت، نظام‌های گوناگونی را که در عالم اسلام به وسیله افراد و مکتب‌های معارض با اهل بیت پیغمبر ﷺ حکومت یافت، بررسی کرده و دلایل شرعی بودن آن‌ها را تحت دقت و مطالعه قرار داده و به این نتیجه می‌رسد که برای مسئله امامت و خلافت، در اسلام طرح و پیشنهادی نیست و به خود مردم واگذار شده و در این مسئله دین از سیاست جداست!<sup>۱</sup> و در واقع نظر می‌دهد؛ رژیم‌هایی که بر امور مسلمین در طول چهارده قرن مستولی شده و از این به بعد روی کار بیایند، باید به واسطه خود مردم انتخاب شوند.

نظر دیگر اهل سنت این است که: هرکس مسلط شد و زمام امور را به دست گرفت، باید از او اطاعت کرد،<sup>۲</sup> که در حقیقت نظر به شرایط و صفات حاکم و عدالت و فسق او نیست؛ بلکه او امری که در کتاب و سنت راجع به اطاعت از والی و حاکم وارد شده است، نظر به مطلق حکام دارد<sup>۳</sup> و این نظر مطابق است با روشی که تقریباً در طول چهارده قرن بر مسلمین حکومت داشت.

۱. رجوع کنید به: خطیب، الخلافة والامامة، ص ۱۱۹ - ۴۶۵.

۲. فراء، الاحکام السلطانية، ص ۲۸ - ۴۹؛ بهوتی، کشف انضاع، ج ۶ ص ۲۰۲ - ۲۰۳.

۳. ماوردی، الاحکام السلطانية، ص ۵.



ما در این مقاله، در مقام بررسی نظرات و ردّ آنها نیستیم؛ فقط این نکته را تذکر می‌دهیم که مسئله فقدان دلیل قانع کننده بر صحّت و مشروعیت نظامی که بعد از رسول خدا ﷺ روی کار آمدند، امثال عبدالکریم خطیب را بر این داشته که بگویند: اصلاً اسلام در موضوع نظام و رهبری امور عامّه و سیاست جامعه پیشنهاد و نقشه‌ای ندارد، و این خود مردم هستند که باید این موضوع را حل نمایند.

اینک از آقای عبدالکریم خطیب سؤال می‌شود که: این مردم که باید این مشکل را حل نمایند، کیستند و برنامه و نظام مداخله مردم در این کار را چگونه و چه کسی باید معین نماید؟ و آیا با اینکه در اسلام حکومت واحد است و حکومت‌های متعدد مبنای اسلامی ندارد، با جمعیت حدود هزار میلیون نفوس، چگونه باید رهبر این نظام معین شود؟ آیا حکومت‌های کنونی و تجزیه‌ای که در عالم اسلام است، چگونه قابل توجیه است؟ و آیا معرفت امام وقت که بر حسب روایات شیعه<sup>۱</sup> و سنی<sup>۲</sup> واجب است، چگونه امکان‌پذیر است؟ و کدام یک از این ده‌ها حاکم و امیر و شاه و رئیس جمهور امام می‌باشند؟ و در این عصر، چه کسی را باید به عنوان امام و ولی امر شناخت؟ و نسبت به گذشته کدام یک از افرادی که بر امور مسلمین سلطه پیدا

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۷۶ - ۳۷۷؛ ابن بابویه، الامامة و التبصرة، ص ۱۰؛ نعمانی، الغیبه، ص ۱۲۹؛ صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۴۰۹.

۲. فخررازی، المسائل الخمسون فی اصول‌الدین، ص ۷۱، مسألة الخامسة و الاربعون.

کردند، مردمی بودند؟ و اگر خلیفه ای خلیفه بعد از خود را تعیین کرد، بر چه اساسی است؟ و شورای شش نفری و بالاخره وضعی که تا انقراض عثمانی‌ها برقرار بود، کجایش مردمی بود؟ و پرسش‌های دیگر از این رقم.

بدیهی است جواب قانع کننده‌ای نخواهید شنید. تنها نظامی که می‌تواند به این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه پاسخ‌گو باشد، نظام امامت است.

و اگر کسی بگوید: صحیح است که مشروعیت جزء جوهر و هویت نظام امامت است؛ اما آنان که به این اصل نگریده‌اند، جواز حکومت بر اساس نظام‌های گوناگون دیگر را با «أصالة الإباحه» ثابت کرده و می‌گویند: اگر ما در جواز دخالت در امور ولایتی و مربوط به جهات عامه و مصالح عمومی شک داشته باشیم، با این اصل، اباحه آن ثابت می‌شود. همچنین در سایر ولایت‌ها، اگر فقیه یا ولی صغیر یا هر صاحب سلطه و قدرتی در جواز بعض تصرفات و مداخلات شک نمود، با «أصالة الإباحه»، مباح بودن آن ثابت می‌شود.

جواب گفته می‌شود که: «أصالة الإباحه» در موضوعات مربوط به خود مکلف، مثل استعمال دخانیات یا خوردن گوشت فلان حیوان در صورتی که تذکیه آن محرز باشد یا پوشیدن فلان لباس، حاکم است؛ اما جواز اموری که مربوط به دیگران و امر و نهی و مداخله در

کارهای آنهاست و متضمن الزام به انجام کار یا ترک کاری باشد، با «اصالة الاباحه» ثابت نمی‌شود؛ بلکه در این‌گونه امور به دلایل متعدّد، «اصالة الحظر»؛ یعنی ممنوعیت مداخله اجرا می‌شود. علاوه بر اینکه، آثار وضعیه این مداخلات نیز به مقتضای اصل، بر آن مترتب نخواهد شد و بالاخره با این بیان، مشروعیت نظام ثابت نمی‌شود و وجوب اطاعت دیگران از آن ثابت نخواهد شد.

و خلاصه کلام این است که، یگانه نظام توحیدی که بر حسب آیات و احادیث معتبر، مستند به خداوند یگانه است، نظام امامت است که «مجعول من الله» و از جانب خدا برقرار شده و تا قیام قیامت متصل و مستمر خواهد بود.



## گفتار چهارم: تجلی توحید در امامت حضرت مهدی علیه السلام

امروز شاه انجمن دلبران یکی است دلبر اگر هزار بود، دل بر آن یکی است دیدگاه عاشقان تماشای این تجلی، و منتظران حقیقی ظهور، و مشتاقان درک فیض حضور، به قدری وسیع و پردامنه است که هر چه ببینند و بیندیشند، عشق و شوقشان بیشتر و وسعت و امتداد دیدگاهشان افزون تر می شود.

علاوه بر آنکه مصدر امامت (چنان که در گفتار سوم بیان شد)، مصدر توحیدی و اصطفای و اجتبا و گزینش الهی است، و هر امامی در عصر خود، در تصرف در امور و استقلال به رتق و فتق، واحد و بی شریک است، در هنگام ظهور حضرت بقیه الله علیه السلام برای اینکه از نعمت وجود امام، بیشترین استفاده ممکن برده شود، شرایط لازم فراهم می شود و موانع ظهور و فعلیت یافتن شئون و ابعاد امامت، که در عصر سایر امامان علیهم السلام و عصر غیبت خود آن حضرت وجود دارد، مرتفع می گردد؛ اسماء حسناى الهی مثل: "الولی" و "العادل" و "الحاکم" و "السلطان" و "المنتقم" و "المبیر" و "القاهر" و "الظاهر" به طور بی سابقه ای متجلی خواهد شد.

و به عبارت دیگر، آن حضرت مظهر این اسما و کارگزار و عامل خداوند متعال می‌باشد، و مقام خلیفه الهی او در این ابعاد، ظهور عملی و فعلی خواهد یافت.

همه این شئون الهی که امام عَلَيْهِ السَّلَام تجسم ظهور آن خواهد بود، و خدا به حکمت بالغه خود، توسط آن حضرت تحقق می‌بخشد، اصالت توحیدی دارد و به اذن خدای یکتا و فرمان او انجام می‌پذیرد.

و از جمله اموری که تجلی توحید را در ظهور حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام روشن می‌سازد، این است که اهداف توحیدی اسلام مثل وحدت حکومت و نظام، وحدت قانون، وحدت دین و وحدت جامعه، به وسیله آن حضرت تحقق می‌یابد. همان‌گونه که در احادیث وارد شده است، خدا خاور و باختر جهان را به دست آن حضرت فتح می‌نماید؛ چنان‌که در روایت معروف "جابر" است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«ذَلِكَ الَّذِي يَفْتَحُ عَلَيَّ يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ

وَمَغَارِبَهَا»<sup>۱</sup>

«این است آن کسی که خدا به دست او، مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را می‌گشاید».

و "روز فتح" که از ایام‌الله بزرگ است و در قرآن مجید آمده،<sup>۲</sup>

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۴۲؛ صافی گلپایگانی، منتخب‌الانوار، ص ۱۰۱.

۲. سجده، ۲۸-۲۹؛ صف ۱۳.

برحسب بعضی تفاسیر،<sup>۱</sup> روز ظهور و فتح آن حضرت است. روزی است که کفار را ایمان آوردن در آن روز سود نمی‌بخشد و مهلت داده نمی‌شوند.<sup>۲</sup>

چنان‌که در احادیث است: قریه ای نمی‌ماند مگر آنکه در آن ندای «لا إله إلا الله» بلندشده و اسلام جهان‌گیر می‌شود<sup>۳</sup> و این همه دوئیت‌هایی که از جهت اختلاف نظام‌ها و حکومت‌ها و رژیم‌ها و به اسم نژاد و وطن ساخته شده، ملغی می‌گردد و مرزهایی که با آنها زورمندان، دنیا را تقسیم کرده و افراد بشر را از هم جدا و بیگانه ساخته‌اند، از میان برداشته می‌شود.

در آن عصر، برکات و آثار عقیده و ایمان به خدا آشکار می‌شود، و برحسب آیه:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم

بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۴</sup>

«و چنانچه مردم آبادی‌ها همه ایمان آورده و پرهیزکار می‌شدند، همانا ما درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم».

درهای برکات آسمان و زمین به روی مردم و دنیای مؤمن گشوده

۱. فیض کاشانی، تفسیرالصافی، ج ۴، ص ۱۶۰؛ ج ۵، ص ۱۷۱؛ حویزی، تفسیر نورالقلین، ج ۵، ص ۳۱۹.

۲. رجوع شود به تعلیقه<sup>۴</sup>.

۳. عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۸۳.

۴. اعراف، ۹۶.

می‌شود و به جای نظام‌های مشرکانه و جنگ و نزاع و کینه توزی، نظام الهی اسلام و دوستی و برادری و صفا و صلح واقعی و عمومی برقرار می‌شود.

از جمله احادیثی که بر این مطلب دلالت دارد، روایتی است که عیاشی به اسناد خود از "ابن بکیر" روایت کرده است، ابن بکیر گفت: از ابی الحسن (حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) سؤال کردم درباره این قول خدای تعالی:

﴿وَلَهُ اسْلَمَ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً  
وَكَرْهاً﴾<sup>۱</sup>

«هرآنچه در آسمان و زمین است، خواه و ناخواه مطیع فرمان خداست».

حضرت در پاسخ فرمود: (قریب به این مضمون) نازل شده است درباره قائم علیه السلام که وقتی ظاهر شود، اسلام را بر طوایف کفار که در شرق و غرب هستند، عرضه نماید. هرکس از روی اطاعت اسلام آورد، امر می‌کند او را به نماز و زکات و آنچه مسلمان به آن امر می‌شود، و هر کس اسلام نیاورد، گردن او را می‌زند، تا باقی نماند در مشرق‌ها و مغرب‌ها احدی مگر اینکه موحد گردد.

ابن بکیر می‌گوید: گفتم: فدایت شوم! خلق بیشتر از این می‌باشند



(یعنی بیشتر از این هستند که بتوان اسلام را به همه عرضه کرد و همه را یا مسلمان نمود یا کشت).

حضرت فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَمْرًا قَلَّ الْكَثِيرَ وَكَثُرَ الْقَلِيلُ»<sup>۱</sup>

«خداوند وقتی کاری و امری را اراده کند، اندک را بسیار و بسیار را اندک می‌نماید».

و نیز روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه:

﴿الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا

الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ

عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾<sup>۲</sup>

«آنان که خدا را یاری می‌کنند) آن‌هایی هستند که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و تمکین دهیم، نماز را به پا داشته و به مستحقان زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و می‌دانند که عاقبت کارها به دست خداست».

که فرمود: این برای آل محمد علیهم السلام است و مهدی و اصحاب او؛ خدا ملک ایشان می‌نماید مشرق‌های زمین و مغرب‌های آن را، و ظاهر و غالب می‌کند دین را، و خدای عزوجل به وسیله او و اصحابش

۱. عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۸۳؛ رک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۰؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۷۱.

۲. حج، ۴۱.

بدعت‌ها و باطل را می‌میراند- مثل آنکه سفیهان حق را میراندند - تا اینکه دیده نشود اثری از ظلم، و امر می‌کند به معروف و نهی می‌کند از منکر، و برای خداست عاقبت امور.<sup>۱</sup>

و از جمله این روایات، روایتی است از رفاعه بن موسی که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام درباره آیه:

﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مِنَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۲</sup>

فرمود:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ لَا يَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»<sup>۳</sup>

«وقتی قائم مهدی علیه السلام قیام نماید، باقی نمی‌ماند زمینی مگر آنکه در آن ندا می‌شود: شهادت بر اینکه خدایی نیست غیر از الله و اینکه محمد رسول خداست.»

و نیز از این احادیث است، حدیثی که در "مجمع البیان" در تفسیر آیه ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ در سوره صف، از عیاشی به سندش از عبایه روایت کرده است که: شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود:

۱. حسینی استرآبادی، تأویل الآیات، ج ۱، ص ۳۴۳-۳۴۴؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۴۳؛ صافی

گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۷۰.

۲. ترجمه در صفحه ۴۸ گذشت؛ آل عمران، ۸۳.

۳. عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۸۳؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۳۶.

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ  
لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾<sup>۱</sup>

«اوست خدایی که رسولش را با دین حق به هدایت  
خلق فرستاد تا بر همه ادیان عالم تسلط و برتری  
دهد».

و سپس از حاضران مجلس پرسید: آیا تا این زمان دین را ظاهر  
گردانیده است؟ گفتند: آری! فرمود: نه! قسم به آن که جانم در دست  
اوست، نخواهد شد تا باقی نماند قریه‌ای مگر در آن، بامدادان  
و شامگاهان ندا شود به شهادت «لا إله إلا الله».<sup>۲</sup>  
و از روایات این باب است، این حدیث که سیدرضی از  
رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده است که فرمود:

«لَيَدْخُلَنَّ هَذَا الدِّينُ عَلَيَّ مَا دَخَلَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ»<sup>۳</sup>

«هر آینه داخل می‌شود این دین بر آنچه شب بر آن  
داخل شده باشد».

این حدیث نیز عالم‌گیر شدن دین اسلام را مژده می‌دهد، و ممکن  
است مراد عبارت، این باشد که کفر و بی‌ایمانی و انحراف از خدا،  
مانند شب تاریک و ظلمانی است، و اسلام مانند آفتاب است؛ آفتابی

۱. صف، ۹.

۲. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۴۲۰؛ رک: قندوزی، ینابیع‌الموده، ج ۳، ص ۲۴۰.

۳. سیدرضی، المجازات‌النبویه، ص ۴۱۹.

که همه تاریکی‌ها را از میان می‌برد و در هر مکان که تاریکی باشد، آن‌جا را روشن می‌نماید.

احادیثی که متضمن بیان این اهداف است، بسیار و متواتر است. این اهداف، آرمان فطری همه افراد بشر است، و بشر بالفطره به سوی آن‌ها گرایش دارد، و لذا به نام وحدت، سازمان ملل متحد تشکیل می‌شود؛ هرچند مقاصد آنان که این سازمان را تشکیل داده‌اند، مقاصد سیاسی و استعماری بوده، که همان قرار دادن "حقّ و تو" برای پنج ابرقدرت و استضعاف ملل دیگر، گواه نیات پلید آنهاست که می‌خواهند به صورت قانونی استکبار خود را ادامه دهند. به قول شاعر: «این دروغ از راست بگرفته فروغ».

اگر ستمگران از عدل و داد سخن می‌گویند و اگر جنگ‌افروزان و متجاوزان به ملت‌های ضعیف، و غارتگران بزرگ دنیا و دشمنان واقعی آسایش و امنیت مردم محروم، صلح و همزیستی و خلع سلاح را پیشنهاد می‌نمایند، و اگر پایمال‌سازان حقوق بشر و عدالت و آزادی، حقوق بشر را عنوان می‌کنند و برای آن دلسوزی می‌نمایند، همه برای این است که فطرت بشر خواستار وجود حقیقی حکومت واحد و عدالت و صلح و امنیت و احترام به حقوق بشر است، و این همان دین فطرت است که واحد است و در آخرالزمان تحت رهبری آن موعود عزیز و محبوب انبیا و اولیا و همه مردان خدا، جهان را فرا

می‌گیرد و دنیا به سوی قبول این دین و اهداف پاک و انسانی آن به پیش می‌رود، برای آن که به ندای آن قره العین مصطفی و میوه دل علی و زهرا علیهم السلام جواب مثبت بدهد، آماده می‌شود.

امید آنکه دیدگان انتظار کشیده ما و همه منتظران و محرومان و مستضعفان به طلعت جهان‌آرای آن کشف امان و غوث دوران - عجل الله تعالی فرجه - روشن شود، و جهان پر از آشوب و اضطراب و فتنه و فساد، از برکات ظهور آن حضرت، کانون امن و آرامش و داد و دهش و عرفان و دانش گردد.

وما ذلک علی الله بعزیز

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین



تعليقات







## تعلیقۀ اول

شکی نیست که نصب امام، خلیفه و زمامدار برای رتق و فتق امور و حفظ مصالح عموم، به حکم آیه:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ  
فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾<sup>۱</sup>

«آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند و هر کار نیکو را به ایشان وحی کردیم.»

و آیه:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِ نَالْمَاصِرِ وَا﴾<sup>۲</sup>

«و از آنان امامان (پیشوایانی) قرار دادیم که به امر ما (مردم) را هدایت می کردند برای آن که صبر کردند...»

واقع شده است و شکی نیست که تعیین امام و خلیفه از جانب خدا لطف است و در هدایت مردم و تربیت آنها مؤثر است، چنان که

۱. انبیاء، ۷۳.

۲. سجده، ۲۴.

واگذار نمودن آن به مردم، یا سکوت شرع از آن، نقض غرض و موجب مفسد بسیار و تعطیل برنامه‌های الهی و نظام حقّ و عدالت خواهد شد.

بنابراین بر خداوند متعال است که برحسب حکمیت، ربّانیت و رحمانیت خود، شخص صالحی را تعیین فرماید و خلاصه با توجّه به این آیات، گفته می‌شود که امامت و خلافت، مثل نبوت نیست که اگر در عصری صورت گرفت، در عصر دیگر تجدید آن ضرورت نداشته باشد؛ بلکه در تمام اعصار، به خصوص از جهت ولایت بر امور و حکومت از جانب خدا مورد نیاز و حاجت است، و نیاز مردم به آن، به یک عصر و یک زمان محدود نمی‌شود. و به عبارت دیگر، نبوت، لطف خاص است و ولایت، امامت و خلافت، لطف عام است. بنابراین وقتی ما از آیات قرآن مجید استفاده کردیم که این لطف در عصری واقع شده است، با توجّه به عمومیتی که مصلحت آن دارد، می‌فهمیم که در همه عصرها هست و مخصوص زمان خاص و مردم خاصی نیست، و به صورت تواتر و توالی باید ادامه داشته باشد؛ چنان‌که ادامه یافته است و در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾<sup>۱</sup>

«همانا ما برای هدایت این مردم سخن پیوسته آوردیم تا شاید متذکر شوند».

و همچنین از آیاتی مثل:

﴿النَّبِيِّ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾<sup>۱</sup>

«پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آن‌ها سزاوارتر است.»

و نیز آیه:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾<sup>۲</sup>

«همانا تنها ولی امر شما، خدا و رسولش و کسانی که ایمان آورده اند... می باشند.»

به ملاحظه اینکه، آیه ﴿النَّبِيِّ أُولَىٰ..﴾<sup>۳</sup> ظاهر در انشای ولایت پیغمبر ﷺ و اولویت آن حضرت بر انفس می‌باشند، و آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ ظاهر در انشای ولایت علی علیه السلام است، استفاده می‌شود که، انشا و اعطای این ولایت هرچند در محل صالح و به صاحبان مقام عصمت (نبی و امام) اعطا می‌شود؛ ولی در این اعطا و جعل ولایت، نظر به رعایت حال عباد، و استصلاح امور دنیا و آخرت آنهاست؛ نظیر ولایت جدّ پدری و پدر بر صغیر که هرچند در اعطای ولایت به آنها، مناسبت و علاقه آنها به حفظ مصالح فرزندشان و امور دیگر رعایت

۱. احزاب، ۶

۲. مائده، ۵۵

۳. احزاب، ۶

شده است؛ لیکن اصل نظر در این اعطا، حفظ مصالح صغیر و دفع ضرر از اوست.

بنابراین بعد از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ولایتی که برای آن حضرت ثابت است، برای ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز باید ثابت باشد و تا روز قیامت استمرار داشته باشد. و مقصود از اینکه می‌گوییم: در هر عصر و زمان، وجود حجّت و امام و نصب آن لازم است، همین است که جامعه بشری بدون صاحب ولایت و صاحب الامر نخواهد ماند؛ خواه صاحب آن نبی باشد یا امام، و این رشته استمرار خواهد داشت، و این معنا غیر از وابستگی جهان به وجود امام عَلَيْهِ السَّلَام است که در رساله دیگر پیرامون آن توضیحاتی داده‌ایم.

و آخرین نکته‌ای که در این جا متذکر می‌شویم، این است که بر حسب آیات:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾<sup>۱</sup>

«خداوند به ابراهیم فرمود: همانا من تو را به پیشوایی خلق برگزینم».

و

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾<sup>۲</sup>

«من در روی زمین جانشینی خواهم گماشت».

۱. بقره، ۱۲۴.

۲. بقره، ۳۰.

و

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup>  
«ای داوود ما در زمین به تو مقام خلافت دادیم».

و

﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾<sup>۲</sup>  
«ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده».

جعل امام و خلیفه که حداقل اثر آن، وجوب اطاعت اوامر و نواهی اوست، فعل خداست و از او صادر شده است؛ بنابراین اگر بنا باشد که جعل آن از جانب غیر خدا هم صحیح باشد، شرکت با خدا در فعل او حاصل می‌شود، و منافی با توحید افعالی می‌باشد؛ زیرا لازمه آن، این است که مثل همان فعلی که از خدا صادر شده، از عبد نیز صادر شود.

---

۱. ص، ۲۶.

۲. فرقان، ۷۴.



## تعلیقہ دوم

یکی از الفاظی که اخیراً بر سر زبان‌ها افتاده، و برخی از آن برای مقاصد التقاطی و سوسیالیسم مآبانه، و درهم ریختن و تحریف نظامات مالی و اقتصادی اسلام استفاده می‌نمایند، و در زیر پوشش نام مقدس خدا و دین و اسلام، مکتب‌های بیگانه را در بین مسلمین ترویج و تبلیغ می‌نمایند، "خدا مالکی" است.

با این لفظ، نظام‌های سوسیالیستی و اشتراکی یا مالکیت دولتی را توجیه می‌کنند، و مالکیت شرعی و خصوصی را در کلّ اشیا، یا نسبت به زمین و وسایل تولید و ابزار کار انکار کرده، و در زیر پوشش اظهار غمخواری برای مستضعفان و محرومان و کارگران و کشاورزان، و انتقاد از کارفرمایان بی‌رحم و معایب نظام سرمایه‌داری غربی و استعمار غرب، زمینه را برای سلطه کمونیسم و استکبار روسیه فراهم می‌کنند، تا هرکجا آن را از دری راندند، این بدون مانع و با خیال راحت از در دیگر وارد شود.

و چون در اثر تجربه دریافته‌اند که شعار حمایت از زحمتکش و محروم، که از آغاز حربه سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها بود، از کار

افتاده است و خودبه‌خود، اگر قدرت نظامی آن را تحمیل ننماید، کارساز نیست و اوضاع کشورهای بلوک شرق و کمونیستی که برای حقوق انسان و کرامت و آزادی‌های انسان‌ها کمترین ارزشی قائل نیست، همه را به ماهیت رژیم‌های ضد آزادی و بشری کشورها و پشت پرده‌های آهنین، آگاه ساخته و از آن متنفر نموده است، و تبلیغات آنها حتی در کشورهای سرمایه‌داری نقش بر آب شده، و هرچند جوامع زیر سلطهٔ امپریالیسم غرب بر آن شورش نموده و می‌خواهند زنجیرهای اسارتی را که استعمار آمریکا و دیگر حکومت‌های غربی به گردن آنها افکنده‌اند، پاره نمایند و پاره خواهند نمود؛ اما به همان مقدار که زیر سلطهٔ کمونیسم و تجاوزات بی‌رحمانه و وحشیانهٔ روسیه بروند نیز، پرهیز دارند و در عین رفع آن، از دفع این نیز غفلت نمی‌نمایند. لذا اخیراً نقشه را عوض کرده، برای اینکه زمینه را برای تسلط روسیه فراهم نمایند، بهتر می‌بینند که اول سخن از الحاد و انکار خدا و شرایع انبیا به میان نیاورند، و فقط در شعارهای طرفداری از کارگر و کشاورز و محروم و مستضعف با مسلمانان هم‌صدا شده، آن را به مسیرهایی که کمونیسم می‌خواهد، رهبری نمایند، و در ضمن هم می‌کوشند تا سطح تولید را پایین آورده، با وعده و نویدهای توخالی که هرگز برآورده نمی‌شود، توقع‌هایی را که انجام آن ممکن نیست، در افراد خام ایجاد کرده



و کارخانه‌ها و کشاورزی‌ها را به تعطیل، و کارگران و کشاورزان را به کم‌کاری و اعتصاب تشویق نمایند؛ تا هرچه بیشتر فقر اقتصادی که فشارش روی همان طبقه محروم و ضعیف بیشتر خواهد شد، شدت پیدا کند. و آنان بدون اینکه از علل و عوامل نابسامانی‌ها و کمبودها مطلع باشند، از سوء اوضاع اقتصادی تحریک شده و غولان راهزن را، راهنما و مزدوران بیگانه را خیرخواه پنداشته و با پای خود به سوی دام دشمن خونخواری مثل کاخ‌نشینان بی‌رحم کرملین بروند، دامی که هر کس و هر کشور در آن افتاد، به زودی و به آسانی راه نجات از آن نیافت.

باری! اینان فهمیده‌اند که تبلیغ کمونیسم و وارد کردن نفوذ و استعمار روس با دعوت به الحاد، با عکس‌العمل شدید مسلمانان روبرو خواهد شد، و می‌دانند در کشورهای اسلامی - به خصوص پس از بیداری‌های اخیر مسلمانان و توجه آنها به ارزش‌ها و ذخایر و امکانات مادی و معنوی خود - مسلمانان حداقل این را دریافته‌اند که اسلام می‌تواند به عنوان قدرت سوم در برابر دو قدرت شرق و غرب که به تدریج ملت‌ها و مردم از آنها مأیوس و به ماهیت استکباری و استضعافشان پی‌برده‌اند، در جهان عرض وجود نماید، و برای این دو قدرت طاغوتی و شیطانی، به صورت خطری جدی درآمده است؛ لذا به حیل‌ها و نیرنگ‌ها متوسل می‌شوند و شعارهایی

را که برای مسلمانان جالب است، در قالب روسی یا آمریکایی می ریزند، تا اینکه مسلمانان را از مقصد مستقیم خود منحرف سازند. به طور مثال: یکی از این شعارها، شعار ضد کمونیستی و شعار دیگر، شعار ضد صهیونیستی است. هر دو شعار است و مسلمان، هم ضد صهیونیسم است و هم ضد کمونیسم، اما این دو شعار در کشورهایی که رژیم‌هایشان وابسته به روس یا آمریکاست، اصالتی را که باید داشته باشند، ندارند. شعار ضد کمونیسم؛ در کشورهایی مثل اردن و عربستان سعودی، شعار ضد کمونیسم "آمریکایی" است و شعار ضد صهیونیسم و امپریالیسم در کشورهایی مثل یمن جنوبی و رژیم‌هایی که حتی از محکوم کردن تجاوز شوروی به افغانستان خودداری کرده و آن را تأیید می نمایند، شعار ضد امپریالیسم و ضد صهیونیسم "روسی" است؛ که البته تفاوت‌هایی بین این دو جبهه متقابل هست؛ اما به هر حال، پیوستن به هر یک از این دو شعار، باید اسلامی باشد و باید هر دو باشند و ملاک باید پیوستن به اسلام باشد. و گرنه آمریکا هم ضد کمونیسم است، و روسیه هم ضد صهیونیسم، ضد کمونیسمی که ضد صهیونیسم و آمریکا نباشد، اسلامی نیست و ضد صهیونیستی که ضد کمونیسم و روسیه نباشد هم، اسلامی نیست و اتحاد و همبستگی مسلمان با هر یک از آنها جایز نیست.

غرض این است که طراحان سیاست بیگانه می‌دانند چگونه کالاهای

خود را قالب نمایند. آمریکا بعد ضد کمونیستی اسلام را در برابر روسیه و کمونیست‌ها سپر قرار داده و رژیم‌های دست‌نشانده خود را با این سیاست که در صورت و ظاهر با سیاست‌های اسلامی هدف مشترک دارد، به حفظ مصالح استعمارگرانه خود و می‌دارد و معادن و منابع آنها را غارت می‌کند و آنها را عقب‌مانده و وابسته نگه می‌دارد و روسیه هم بعد ضد صهیونیستی اسلام را وسیله شوراندن مسلمانان به آمریکای صهیونیست و تحت‌الحمایه قرار دادن رژیم‌های دیگر قرار می‌دهد و آنها را مترقی قلمداد می‌کند.

اما ضابطه صحیح برای شناخت اصالت اسلامی، این دو شعار "ضد صهیونیسم و امپریالیسم" و "ضد کمونیسم" این است که، موضع‌گیری شعار دهنده را نسبت به شعار دیگر مطالعه کنیم. اگر در آن شعار هم، موضع‌گیری اش محکم و قاطع بود، می‌فهمیم که شعار، شعار اسلامی است؛ اما اگر نسبت به آن طرف بی‌تفاوت بود، می‌فهمیم که یا آمریکایی یا روسی است و ما نباید به آن بپیوندیم.

این مثال اگرچه طولانی شد؛ اما روشن کرد که با شعارها چگونه بازی می‌شود و برای درک حقایق، انسان باید تا چه حد بیدار و هوشیار باشد و الا با اندک ناآگاهی و بی‌توجهی یا دست صهیونیسم را فشرده، یا دست کمونیسم را؛ یا وابسته به این شده یا به آن. الفاظ محروم و کشاورز و کارگر و مستضعف و رنجبر و استثمارگر

و فئودال و سرمایه‌دار و این قبیل الفاظ، همه مثل همین ضد کمونیستی و ضد صهیونیستی، بازیچه دست سیاست‌مداران نیرنگ باز استثمارگر می‌شود، و آن وقت است که بسیاری را می‌فریبند و تاریکی‌هایی ایجاد می‌کنند که فقط رشد و آگاهی اسلامی می‌تواند دست‌گیر و راه‌گشای انسان شود.

در این موضوع مالکیت که یک اصل اسلامی است، نیز از شعار "خدا مالکی" که بسیار دل‌چسب و توحیدی است، استفاده می‌کنند. و می‌گویند: همه چیز یا زمین، ملک خداست و خدا مالک زمین است. بنابراین زمین ملک کسی نخواهد شد و تملک نمی‌گردد و قابل نقل و انتقال نیست؛ چون ملک خداست و خدا هم آن را به کسی نفروخته و نخواهد فروخت. روایاتی هم که می‌گویند: ملک امام است، مقصود از آن حکومت اسلام است. بنابراین ملک کسی نیست. و حدیث:

«مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَيْتَةً فَهِيَ لَهُ»<sup>۱</sup>

«هرکس زمین مرده‌ای را زنده کند، مال اوست».

هم اذن و اخبار از سببیت احیا برای ملکیت، یا امضای سببیت آن - که پیش از اسلام هم بوده است - نیست و انشای ملکیت برای محیی و احیا کننده هم نیست؛ بلکه فقط اذن در آباد کردن و احیا

۱. ابن ابی شیبہ کوفی، المصنّف، ج ۵، ص ۲۸۴؛ ابن ابی‌جمهور احسانی، عوالی اللئالی، ج ۳، ص ۲۵۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۱۱.

و انشای حق انتفاع است، به نحوی که دیگری نتواند مزاحم او شود، و او در انتفاع و معمور نگه داشتن آن اولی از غیر باشد و آن را هم حکومت می‌تواند لغو نماید. و فرقی نمی‌کند که مالک، شخص احیا کننده باشد یا وارث او، یا کسی که آن را از او خریده باشد. و بالاخره با این بینش، همه آیات و احادیث شریفه را که دلالت بر ملکیت دارند، و قواعد فقهی را در ابواب مختلف فقه تأویل نمایند یا بدون مقید و مخصّص، مقید و مخصّص سازد.

ما در این جا راجع به مسایل و قواعد متعدد فقهی و نظامات مالی و اقتصادی که به ابواب مختلف فقه مثل: بیع، اجاره، مزارعه، ارث، وقف، غصب، احیای موات، حیازت مباحات و اقسام اراضی و غیر اینها ارتباط پیدا می‌کند، قصد مباحثه و اظهار نظر نداریم؛ فقط برای اینکه در این جا اولاً: سخن ما از مالکیت مطلقه خدا، برای بعضی این توهم را پیش نیاورد که مالکیت دیگران مفهومی ندارد و ثانیاً: مفهوم این شعار (خدا مالکی) را روشن سازیم تا از آن سوءاستفاده نمایند، و معلوم باشد که خدا مالکی و مالکیت خدا با مالکیت عبد منافاتی ندارد؛ زیرا نوع مالکیت خدا با مالکیت بنده فرق دارد؛ چون مالکیت خدا مالکیت حقیقیه است که نه زایل می‌شود و نه قابل نقل و انتقال است و نه می‌توان آن را به کسی حتی انبیا اعطا کرد، در حالی که مالکیت عبد، امری اعتباری و قراردادی است که همواره در بین جوامع

بشری بوده و هست و مثل سایر امور اعتباریه قابل نقل و انتقال است، و چه آن را مجعول بالاصاله بدانیم که شارع آن را امضا کرده، یا مجعول بالتبع و منتزع از احکام تکلیفیه باشد، این مالکیت اعتباری غیر از مالکیت حقیقیه است.

بدیهی است مالکیت اعتباریه، در صورتی معتبر و مشروع است که یا از جانب خداوند متعال که مالک حقیقی است، امضا شده باشد، یا بالاصاله اعتبار شده باشد، مثل مالکیت ورثه میّت نسبت به اموال او.

## تعليقة سوم

مقصود ما از جامعه بی‌امتیاز توحیدی، جامعه‌ای است که افراد در برابر حق و قانون مساوی و برابر باشند، و قانون نسبت به همه، از مرد و زن، کوچک و بزرگ، توانگر و نیازمند، عالم و جاهل، سیاه و سفید، یکسان اجرا شود، و تفاوت‌های طبقاتی موجب نشود که قانون در حق بعضی اجرا شود، و در حق بعضی دیگر اجرا نشود. و یا هریک از این تفاوت‌ها که به صلاحیت افراد ارتباط ندارد، موجب شود که برای بعضی به علت این تفاوت‌ها امتیازی قایل شوند و مثلاً آنها را در کارها بیشتر مداخله بدهند یا بیشتر احترام کنند.

بدیهی است این حرف‌ها در اسلام نیست، و حتی در احادیث است که:

«مَنْ تَوَاضَعَ لِعَنِي لِعِنَاهُ (لَأَجَلِ غِنَاهُ) ذَهَبَ ثُلُثَا

دِينِهِ»<sup>۱</sup>

«هر کس برای توانگری به خاطر توانگری‌اش

فروتنی کند، دو ثلث دین او می‌رود».

۱. سرخسی، المبسوط، ج ۱۶، ص ۱۱۱؛ متقی‌هندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۲۳۰؛ حرعاملی،

الجواهر السنية، ص ۷۹؛ حسینی، کجوری، الخصائص الفاطمية، ج ۲، ص ۵۵۱.

اما نظام بی طبقه توحیدی که بعضی چپ‌گرایان و گرایش‌مندان به مارکسیسم و اصالت اقتصاد، آن را شعار خود ساخته‌اند، و با کلمه "نظام بی طبقه توحیدی" ساده‌دلان مسلمان را می‌فریبند و دعوت شعار خود را اسلامی جلوه می‌دهند، با برنامه‌های اسلام و آیات قرآن مجید و احادیث شریف سازگار نیست، و وقوع آن در خارج، امکان پذیر نمی‌باشد و همان‌گونه که در عالم تکوین تفاوت و تفاضل وجود دارد، و همه در برخورداری از نعمت‌ها و مواهب مادی و معنوی یکسان نیستند، در عالم گیاهان و درختان و انسان و حیوان نیز، همه‌جا تفاوت به چشم می‌خورد، و این یکی از سنت‌های الهیه است که حتی می‌گویند: در عالم تکوین تکرار نیست.

میزان بهره‌گیری یک درخت از آب و زمین و هوا با درخت دیگر یکسان نیست. میزان استفاده دو دانش‌آموز در یک کلاس از یک آموزگار مساوی نیست و استعدادهای آنها برابر نیست. آنان که در مناطق معتدل زندگی می‌کنند، یک نوع آمادگی‌هایی برای ترقی دارند که اهل مناطق دیگر ندارند.

این مسایل در عالم تکوینی با توحید منافی نیست و قابل تغییر نمی‌باشد. در امور غیر تکوینی نیز همین طور است؛ جامعه، طبقات مختلف دارد؛ به حسب استعدادهایی که دارند و موجبات و حوادث قهری و اتفاقی یا کسبی و ارادی، استفاده آنها از نعمت‌ها و مواهب



مختلف می‌شود، چنان‌که مشاغل و نقش‌های آنها نیز تفاوت پیدا می‌کند، و بالاخره با اینکه امکانات همه برابر نیست، نمی‌توان از فعالیت آن‌کسانی که استعداد بیشتر در استخراج و تصاحب مواهب طبیعی یا نیل به مقامات اجتماعی دارند، یا کوشش بیشتر می‌کنند، جلوگیری کرد. دنیا جایی است که همه باید در میدان کار و کوشش عرض وجود نمایند. می‌توان برای هر کس به قدر امکاناتی که دارد، وسیله استفاده و بهره‌برداری فراهم کرد و امکانات اختیاری را برای همه یکسان قرار داد، مثلاً می‌توان برای همه امکان تحصیل فراهم نمود؛ اما نمی‌توان ترقی همه را در تحصیل یکنواخت ساخت.

و بالاخره باید بگوییم: نظام بی‌طبقه‌ای در حدی با مدنیت بشر ناسازگار است؛ زیرا نظام زندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بشر، بدون طبقه‌ای بودن مشاغل و کارها، که قهراً بازده آن‌ها و موضع صاحبان آن‌ها در اجتماع متفاوت است، امکان پذیر نیست. بنای مدنیت بر این است که اصناف و طبقات باشند، دسته‌ای مستقیماً در کار تولید وارد باشند، دسته‌ای ابزار تولید بسازند، دسته‌ای بهداشت تولیدکنندگان را متعهد شوند، و دسته‌ای تبدیل و مبادله اشیای تولید شده و توزیع و رساندن آن را به دیگران عهده‌دار باشند، دسته‌ای برقراری عدالت و نظم و امنیت را و دسته‌ای هدایت‌های اخلاقی و تربیتی و آموزش را به عهده بگیرند. خود این صنف صنف بودن با

توجه به اینکه بعضی مشاغل طبعاً مورد علاقه و احترام دیگران است، عین طبقه‌بندی است، که اگر مناسبات عادلانه بین آنها برقرار شود و با تعالیم صحیح دینی؛ یعنی اسلام از طغیان‌ها و خودسری‌ها و برتری جویی‌ها جلوگیری شود، همه طبقات در رفاه و آسایش ممکن قرار می‌گیرند. پس بقای جامعه و مدنیت آن، به طبقاتی بودن آن است که اگر خودبه‌خود انجام نمی‌گرفت، لازم می‌شد که به طور الزام برقرار شود.

البته یک نوع طبقه‌بندی دیگر نیز هست که در آن، جامعه به دو دسته تقسیم می‌شود: محروم و مظلوم و جنوب شهری، و برخوردار و ظالم و شمال شهری. این‌گونه طبقه‌بندی، نه فقط هیچ‌گونه ضرورت ندارد؛ بلکه زیان‌بخش است. باید برنامه و نظام اخلاقی و تربیتی و اقتصادی و معیشت و کار چنان باشد که رسیدن به معاش متوسط و بهداشت و مسکن مناسب را برای همه تسهیل و بلکه تأمین گردد و امکان فعالیت و ابراز استعداد و فراهم کردن زندگی مافوق متوسط هم برای همه فراهم باشد، که همه بتوانند به حسب قدرت و فعالیت بیشتر و هوش و استعداد سرشارتر به زندگی مرفه‌تر دست یابند، و هر شغلی را که بخواهند انتخاب نمایند. در این‌جا نیز یک طبقه‌بندی خود به خود و مشروع و معقول که عامل آن، امکانات و فعالیت و کوشش مشروع و تلاش اشخاص است، صورت می‌گیرد.

بدیہی است در این جا در نظام اسلام، عوامل مهمی که بیشتر به تربیت و وجدان و ایمان به خدا و خیر و فضیلت و قناعت و زهد و ترک اسراف و تبذیر و تجمل پرستی ارتباط دارد، وارد می شود، و کار و فعالیت و بهره گیری از عواید آن را در مسیر صحیح و دور از افراط و تفریط و تجمل های عقده ساز و تنوع های بیهوده قرار خواهد داد.

قرآن مجید به شدت برنامه های مترفین و خوش گذرانی های فسادانگیز و رقابت ها و هم چسبی های اسراف آمیز آنها را نکوهش کرده و آن را موجب هلاکت و نابودی جامعه معرفی می نماید و عواقب سوء آمال مترفین را چنین شرح می دهد:

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا

فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَا هَا تَدْمِيرًا﴾<sup>۱</sup>

«و هنگامی که بخواهیم اهل دیاری را هلاک سازیم، پیشوایان آن دیار را امر می کنیم تا راه ظلم و فسق و تبه کاری در پیش گیرند، (که در این صورت) تنبیه و عقاب لازم شده و ما همه را هلاک می سازیم».

این حقیقت که باید با فقر، در تمام مظاهر و شکل های مادی و معنوی اش مبارزه شود و افرادی که مالک هزینه معاش نیستند،

و قادر به کاری که معاش متوسط را تأمین کند، نمی‌باشند، باید در کفالت جامعه یا حکومت قرار بگیرند و محرومیت در این حد نباید وجود داشته باشد و مدرسه و بهداشت و سایر لوازم و امکانات رفاهی و وسایط نقلیه باید در اختیارشان باشد، قابل انکار نیست و با پیش‌بینی‌های لازم و راهنمایی‌ها و برنامه‌های کافی اسلام، این مشکل در حد ممکن مرتفع خواهد شد.

آیات بسیار در قرآن مجید که در خصوص انفاقات مالی است، و احادیث و روایات در مورد انفاقات و حقوق مؤمنین به یکدیگر، و اخطارهای بسیار شدیدی که راجع به عواقب سوء و آثار وضعی جمع مال و انباشته کردن ثروت شده است، تا آن‌جا که فرمودند:

﴿إِنَّ الْأَكْثَرِينَ الْمَكْرِبِينَ هُمُ الْأَقْلُونَ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ﴾<sup>۱</sup>

«همانا آنهایی که ثروت بیشتر جمع می‌کنند (از راه حرام) که تعدادشان زیاد است در قیامت نصیبشان کمتر است».

«وَفِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ»<sup>۲</sup>

«در حلالش حساب و در حرامش کیفر است».

۱. احمدبن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۳۹۹؛ ج ۵، ص ۱۸۱، ۱۵۲؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۳، ص ۷۵؛

صدوق، التوحید، ص ۲۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۲ (ج ۱، ص ۱۳۰-۱۳۱)؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۰۱؛ سیدرضی،

خصائص الأئمه، ص ۱۱۸.

اینها همه در ریشه‌کن شدن این محرومیت‌ها مؤثر است. اگر در مثل این زمان که وسایل تبلیغ سمعی و بصری نقشی مهم را در تعلیم و تربیت و تغذیه فکری جامعه ایفا می‌کند، ارشادات اسلام به اغنیا و فقرا و نقطه نظرهای اسلام به فقیر و غنی و تعهداتی را که یک فرد مسلم در جامعه نسبت به مردم و خویشاوندان و همسایگان و هم‌شهری‌ها و هم‌کیشان خود و کل بشریت دارد، به طور عمیق و مؤثر تبلیغ نمایند و با این وسایل یک سازندگی اسلامی شروع شود، همه مشکلات در حدی که قابل رفع است، مرتفع می‌شود و از توسل به زور، و وضع قوانین در کنار احکام و قوانین اولیه شرعی بی‌نیاز خواهیم شد و متوجه می‌شویم در بسیاری از موارد که به عنوان ثانوی می‌خواهیم رفع ضرورت‌هایی را بنماییم، با رعایت ابعاد مختلف نظامات و ارشادات اسلام و عواطف اسلامی، آن ضرورت مرتفع می‌شود و درحقیقت بیشتر این ضرورت‌ها، ضرورت‌هایی است که از عدم اجرای احکام اولیه و نبود تربیت اسلامی صحیح پیش آمده است، که خود به خود هرچه در پیاده کردن ابعاد مختلف اسلام جلو برویم، این ضرورت‌ها و کمبودها کاهش می‌یابد.

بنابراین اصل فقر و نیاز به آنچه دیگری دارد، یک ناموس و یک عامل ترقی و تمدن است و چه ما بخواهیم و چه نخواهیم وجود دارد، و سرّ ترقی و تکامل بشر همین فقر و نیاز بوده است که باید با تلاش

خود و به کار انداختن نیروی فکر و اندیشه و قوت بازوی خود، با آن مبارزه نماید. چنان‌که نیاز به کار و عمل برای غیر، و مزد گرفتن و داشتن روابط اقتصادی و مالی با دیگران، بر اساس «اجاره»، «مضاربه»، «مزارعه» و «جعاله» نیز اصل است و خلاف کرامت و شرف انسان نیست و عمل انبیا و اولیا که کریم‌ترین و شریف‌ترین خلق هستند، بوده است.

و اگر این نیازها و نظاماتی که شرع برای تنظیم آن و جلوگیری از استضعاف و ظلم و اکراه دیگران مقرر کرده، نباشد، کار زندگی فلج می‌شود، لذا هر کس می‌تواند کار یا نتیجه کار خود را به دیگران عرضه کند و از آن‌ها مزد یا بهای نتیجه کار خود را بگیرد، چنان‌که مزد دهنده یا خریدار نیز نیازمند به این است که عمل یا نتیجه عمل دیگری را در مقابل مزد یا بها مالک شود. در این مبادلات، گاه کارگر و عرضه کننده کالا، وضع اقتصادی اش بهتر و مرفه‌تر می‌شود، و گاه خریدار یا کسی که با پرداخت مزد یا بها، عمل یا نتیجه عمل او را مالک شده است، در این‌جا عوامل قهری و غیر قهری زیادی نیز، حتی عرضه و تقاضا تأثیر می‌نماید.

این گونه دو طبقه‌ای که به واسطه عوارض و استعدادهای مختلف و داشتن سود کافی و نداشتن مصارف و هزینه متعارف و به وسیله ارث، به صورت داشتن مستغلات، خانه، زمین و پول نقد اضافه بر

حاجت شخصی حاصل می‌شود، مشروع است و طبقاتی بودن جامعه به این صورت صحیح و مشروع، قابل نفی نیست، و اگر نفی آن امکان‌پذیر باشد، موجب نارسایی‌های بزرگ‌تر و خطرناک‌تر خواهد شد.

با این حال، در اسلام - چنان‌که گفته شد - تدبیرها و برنامه‌هایی هست که در آن‌ها توجه اسلام به معایب فاصله غیر متعارف طبقاتی کاملاً معلوم است و اسلام در نظام خود که متکی بر ایمان به خدا و وجدان مکتبی و اسلامی است، تا حدّ ممکن این مسایل را به طور واقعی علاج می‌نماید و اگر مجموع ارشادات اسلام راهنمای نظام و جامعه‌ای بشود، اوضاع اقتصادی در حدّ ممکن متعادل می‌گردد.

اشتباه بسیاری - که کارسازی اسلام را در حلّ مشکلات اقتصادی باور نمی‌کنند - در این است که می‌خواهند اسلام هم مثل مکتب‌هایی که اقتصاد را اصل می‌دانند و عقاید و اخلاق را روبنای آن می‌شمارند، عمل کند و یک‌بعدی باشد. لذا گمان می‌کنند در نظام اسلام هم، همان معایب نظام‌های سرمایه‌داری غربی وجود پیدا می‌کند، و این مقدار نمی‌اندیشند که آن معایب و آن ظهور قدرت سرمایه در تمام شئون زندگی غربی، معلول مادی‌گری است و روبنای آن فکر، این سرمایه‌داری‌هایی است که در آن همه چیز هست غیر از شرف و انسانیت و رحم و انصاف.

و در اثر سلطه استعمار و غرب‌زدگی و علل دیگر، به جوامع اسلامی

نیز کم‌وبیش همان فکر ماده‌پرستی و تکاثر سرایت کرده، در حالی که راه‌ها و علاج‌ها و کنترل‌هایی که اسلام در تعادل کلیه اوضاع بشر و مسلمین دارد، به علت اینکه نظام‌های مسلط بر مسلمین، اسلامی نبوده متروک شده است، لذا اینان به جای اینکه خواهان پیاده کردن تمام نظامات اسلام بشوند، و برای انقلاب فکری و بازگشت افکار به اسلام و الهام از قرآن و سیره حضرت رسول و ائمه علیهم‌السلام تلاش نمایند؛ مانند سوسیالیست‌ها نقشه‌های مارکس و لنین پسند می‌دهند و در واقع اسلام را از بخش مهمی از حاکمیت خود یعنی امور اقتصادی کنار می‌زنند و در ضمن، توجه ندارند که اقتصاد سوسیالیستی و به قول بعضی "اقتصاد بسته" نیز ضررها و مفاسدی دارد که اگر بیشتر از ضررهای "اقتصاد باز" نباشد، کمتر نیست.

بنابراین نباید با الفاظ و لغات بازی کرد و مردم را فریب داد و به اسم اسلام و دین، مکتب‌های دیگر را تبلیغ نمود و چون اسلام دین توحید است و همه سیرهای ترقی و تعالی انسان در اسلام، در سیر او در مراتب و مدارج توحیدی است، به اسم نظام بی‌طبقه توحیدی با نظامات مالی و سیاسی و اجتماعی اسلام، و در واقع با خود اسلام و توحید اسلام مبارزه نمود. تفاوت و تفاضلی که در عرصه اختیار بشر و در خارج از اختیار او وجود دارد و قرآن مجید هم آن را تأیید نموده است قابل تغییر و تبدیل نیست.



برخی از مردم فاقد استعداد کافی هستند، و برخی بیش از حد متعارف استعداد و نبوغ دارند. بعضی از صفات و خصایص روحی خاصی برخوردارند و بعضی در آن صفات ضعیفند. وجود و عدم این گونه شرایط، یک نوع طبقه‌بندی طبیعی ایجاد می‌کند که عامل طبقه‌بندی اقتصادی می‌شود. چنان‌که یک‌دسته در نقاط بد آب و هوا، یا کم‌آب و سرزمین‌های غیرمستعد زندگی می‌کنند، یک دسته در نقاط خوش آب و هوا و سرزمین‌های سرشار از منابع طبیعی سکونت دارند. یک سلول‌هایی مغز را تشکیل می‌دهند و سلول‌های دیگر اعضای بدن را.

بنابراین عالم بر نظام تفاوت قرار دارد، و این تفاوت موجب نظم و موجب رشد و کمال است و حاکی از وحدت نظام یا - به لفظ اینان - توحید نظام یا نظام توحیدی است. در عین حال همین مسئله طبیعی و قهری، مثل غرایز بشر باید تحت رعایت تشریحات الهی، سبب بهبود احوال مردم و حسن روابط آنها شود و از سوء استفاده از آن جلوگیری گردد که قوی به ضعیف ظلم نکند و فاضل بر مفضول استکبار و استعلا نداشته باشد، و هیچ‌کس از حقوقی که دارد محروم نشود و اخوت اسلامی و عواطف انسانی، همه را مانند پیکر واحد قرار دهد، وقتی یکی از اعضا دردمند و ناراحت شد، همه اعضا با او و برای او دردمند و ناراحت شوند.

نظام کسرابی و انوشیروانی که در آن، پسر کفش‌گر باید از علم و سواد محروم باشد، نظام شرک است؛ اما تفاوت استعدادهای و در اثر آن، جابه‌جا شدن اعضا و افراد و طبقات و آزادی رشد و ابراز استعداد در هر میدان و مجال، نظام الهی و یا به عبارت دیگر، تقدیر الهی است. البته طبقه‌بندی قانونی و محکوم بودن هر دسته از مردم که در طبقه خاص باشند، چنان‌که در نظام انوشیروانی بود، غلط است؛ اما طبقه‌ای بودن جامعه به این معنی که بعضی مالک و صاحب اشیا و ابزاری باشند که دیگران به آن نیازمند باشند، مثلاً مالک کشتی، هواپیما، زمین، دکان و خانه باشند و آن‌ها را تحت شرایطی به عنوان اجاره یا مزارعه به دیگری واگذار نمایند، مشروع است. این طبقاتی بودن جامعه، طبق آیات قرآن<sup>۱</sup> و احادیث شریفه و نهج‌البلاغه مثل عهدنامه مالک اشتر<sup>۲</sup>، به صراحت ثابت است.

۱. بقره، ۲۵۳؛ نساء، ۹۵؛ توبه، ۱۰۰؛ زخرف، ۳۲؛ حجرات، ۱۳؛ نجم، ۳۸ - ۳۹؛ واقعه، ۸ - ۱۱.

۲. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳ (ج ۳، ص ۸۲-۱۱۱).

## تعلیقہ چہارم

ممکن است بعضی این پرسش را بنمایند که در آیه:

﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾<sup>۱</sup>

«ای رسول ما) بگو: روز پیروزی ایمان آوردن سودی به حال کافران نخواهد داشت و به آنها هیچ مهلت داده نمی‌شود».

بنابر این تفسیر، که چگونه در یوم‌الظهور و یوم‌الفتح، ایمان کفار قبول نمی‌شود و صدها میلیون بشر محکوم به فنا و نابودی خواهند شد، با اینکه کفر بیشتر آنها از راه عناد و لجاج و بعد از ظاهر شدن حقّ به آنها نمی‌باشد و این با عدل خدا چگونه توجیه می‌شود؟ در پاسخ می‌گوییم: سرمنشأ این پرسش در آیه زیر می‌باشد:

﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ﴾<sup>۲</sup>

۱. سجده، ۲۹.

۲. انعام، ۱۵۸.

«روزی که برخی از آیات و دلایل پروردگارت آشکار شود، بر هیچ کس ایمانش نفعی نمی‌بخشد اگر قبل از آن ایمان نیاورده باشد».

پاسخ هر دو پرسش این است که:

**اولاً:** ممکن است به همین قرینه عقلیه گفته شود که مراد از کفاری که ایمانشان - در یوم‌الفتح و روزی که بعض آیات خدا می‌آید - سود نمی‌دهد، کفاری است که از روی عناد و لجاج کفر ورزیده باشند، به مصداق آیه:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾<sup>۱</sup>

«وقتی آیات ما بر ایشان نازل شد) با اینکه در پیش خود به آن‌ها یقین داشتند (در عین حال) آن‌ها را انکار کردند».

که در هنگام ظهور ایمانشان مثل ایمان فرعون است و پذیرفته نمی‌شود؛ اما کسانی که به محض ظاهر شدن حق بر آنها ایمان می‌آورند، مشمول این آیات نیستند.

**ثانیاً:** ممکن است ایمان در این آیات، به معنای اسلام لسانی و اقرار به شهادتین باشد و مقصود این است که ایمان لسانی در صورتی که با ایمان و تسلیم قلبی توأم نباشد، پذیرفته نمی‌شود، و این منافات ندارد با اینکه آن حضرت دین جدید ندارد، و مأمور است به احکام اسلام عمل

نماید و مثل تمام امت و سایر ائمه علیہم السلام تابع رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیہ وآلہ می باشد؛ زیرا وقتی دین جدید می شود که در احکام اسلام این حکم ذکر نشده باشد، در حالی که از این آیات و آنچه در تفسیر آن‌ها رسیده است و آیاتی که راجع به منافقین و احکام آنهاست، فهمیده می شود که موضوع احکامی که برای منافقین ذکر شده و ترتب بعض آثار ظاهر مثل "حقن دماء" بر اسلام ظاہری آنها، در منافقین قبل از یوم الفتح می باشد، و منافقین بعد از آن حکم سایر کفار را دارند. البته این دین جدیدی نیست؛ بلکه عین اسلام است.

**ثالثاً:** ممکن است گفته شود: کفر در لغت و در قرآن، مفاهیم مختلف دارد، اگرچه همه به ستر و پوشیدن برمی گردد. مثلاً یکی از اقسام کفر، کفران نعمت است که بعضی از اقسامش، موجب کفر اصطلاحی است و اقسام دیگر موضوع احکام خاصه‌ای که برای کفار در شرع معین شده، نمی باشد.

بنابراین دعوی ظهور کفر در آیات مذکور، در کفر اصطلاحی که شامل کسانی هم بشود که در دل‌هایشان بیماری انکار حق نیست، بدون شاهد است و بیشتر از قدر متیقن را نمی توان مستفاد از آیات دانست.

**رابعاً:** ممکن است گفته شود: کفر که مفهومش ستر و پوشیدن است، ظاهر در فعل عمدی است که از شخص به قصد پوشیدن حق یا چیز دیگر صادر شود و نسبت به کسانی که حق را به واسطه قصور یا عدم

عناد و لجاج نشناخته باشند، اطلاق کفر، مجاز یا مسامحه در لغت است؛ بنابراین می توان گفت: کفاری که با عدم معاندت قبلی ایمان بیاورند، ایمانشان قبول می شود.

گفته نشود: با این بیان، باید کفار فعلی که کفر جحودی و عنادی ندارند کافر نباشند و محکوم به احکام کفر نگردند؛ زیرا جواب داده می شود: نسبت به حکم قبول ایمان، کفار فعلی با کفار غیرمعاند یومالفتح فرقی ندارند و اگر با سابقه معاندت هم ایمان بیاورند، ایمانشان مقبول است، و ترتب احکام کافر بر آنها برای این است که موضوع آن احکام، عدم اقرار به شهادتین است، و حکم به اسلام که موضوع ترتب احکام مسلم بر شخص است، متوقف بر اقرار به شهادتین است.

بدیهی است مصلحت و منشأ این حکم، فقط کفر جحودی نیست؛ بلکه مصالح مهم دیگر نیز در آن هست.

و خلاصه اینکه، منافاتی ندارد نظر به بعض اقسام کفر، همه را کافر بگویند و نظر به بعض اقسام دیگر، برخی را در حکم کافر بشماریم. و چون در این جا مجال تفصیل و تحقیق بیشتر و ادامه بحث های فقهی و کلامی در این موضوع نیست، به همین مقدار اکتفا می کنیم.

والله الهادي إلى الحق المبين

## کتاب نامه

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه، الشریف الرضی، الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، تحقیق و شرح محمد عبده، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ق. (اهل)
۳. الاحتجاج، طبرسی، احمد بن علی (م. ۵۶۰ق.)، تحقیق سید محمدباقر موسوی خراسان، النجف الاشرف، دارالنعمان، ۱۳۸۶ق.
۴. الاحکام السلطانیة، ماوردی، علی بن محمد (م. ۴۵۰ق.)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۲ق.
۵. الاحکام السلطانیة، ابویعلیٰ حنبلی، محمد بن حسین (م. ۴۵۸ق.)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۶. الامامة و التبصرة من الحیره، ابن بابویه، علی بن حسین (م. ۳۲۹ق.)، قم، مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۴ق. (اهل، نور)
۷. بحار الانوار، مجلسی، محمدباقر (م. ۱۱۱۱ق.)، تحقیق محمدباقر بهبودی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق. (اهل، نور)
۸. تاویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، حسینی استرآبادی، سید شرف الدین علی (م. ۹۶۵ق.)، قم، مدرسه الامام المهدی علیه السلام، ۱۴۰۷ق. (اهل)
۹. تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (م. ۴ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق. (اهل، نور)
۱۰. تفسیر الصافی، فیض کاشانی، محسن بن مرتضی (م. ۱۰۹۱ق.)، تهران، انتشارات صدر، ۱۴۱۵ق. (نور)

۱۱. تفسیر نورالثقلین، حویزی، عبدعلی بن جمعه (م. ۱۱۱۲ق.)، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۲ق. (اهل، نور)
۱۲. تفسیرالقمی، قمی، علی بن ابراهیم (م. ۳۰۷ق.)، تحقیق سیدطیب موسوی جزائری، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۱۳. تمدن اسلام و عرب، لوبون، گوستاو (م. ۱۹۳۱م.)، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، بنگاه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۳۴ش.
۱۴. التوحید، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق سید هاشم حسینی تهرانی، قم، نشر اسلامی، ۱۳۹۸ق. (اهل، نور)
۱۵. الجواهر السنّیة فی الاحادیث القدسیه، حر عاملی، محمد بن حسن (م. ۱۱۰۴ق.)، قم، مکتبه المفید، ۱۳۸۴ق.
۱۶. الخصال، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۳ق. (اهل، نور)
۱۷. خصائص الائمه علیهم السلام، سید رضی، محمد بن حسین (م. ۴۰۶ق.)، تحقیق محمدهادی امینی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۰۶ق. (اهل، نور)
۱۸. الخصائص الفاطمیة، حسینی کجوری، محمدباقر (م. ۱۳۱۳ق.)، تحقیق سیدعلی جمال اشرف حسینی، الشریف الرضی، ۱۳۸۰ش. (اهل)
۱۹. الخلافة والامامة و دراسة مقارنة محکم والحكومة فی الاسلام، خطیب، عبدالکریم، القاهرة، دارالکتاب العربی، ۱۳۸۳ق.
۲۰. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، سیوطی، جلال الدین (م. ۹۱۱ق.)، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق. (نور)
۲۱. شرح احقاق الحق، مرعشی نجفی، سید شهاب الدین (م. ۱۴۱۱ق.)، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
۲۲. صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، مسلم بن حجاج (م. ۲۶۱ق.)، بیروت، دارالفکر. (اهل)
۲۳. عوالی اللثالی العزیزیة فی الاحادیث الدینیة، ابن ابی جمهور احسائی،



محمد بن علی (م. ۸۸۰ق.)، تحقیق مجتبیٰ عراقی، قم، مطبعة سيد الشهداء، ۱۴۰۳ق.

۲۴. عوالی اللثالی العزیزية فی الاحادیث الدینیہ، ابن ابی جمہور احسائی، محمد بن علی (م. ۸۸۰ق.)، تحقیق مجتبیٰ عراقی، قم، مطبعة سيد الشهداء، ۱۴۰۳ق.

۲۵. الغیبہ، طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، تحقیق عبداللہ تهرانی، علی احمد ناصح، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱ق.

۲۶. الغیبہ، نعمانی، محمد بن ابراہیم (م. ۳۶۰ق.)، تحقیق فارس حسون کریم، قم، انتشارات انوار الہدی، ۱۴۲۲ق.

۲۷. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب (م. ۳۲۹ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، تهرآن، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۳ش.

۲۸. کتاب التفسیر، عیاشی، محمد بن مسعود (م. ۳۲۰ق.)، تحقیق سیدہاشم رسولی محلاتی، تهرآن، چاپخانہ علمیہ، ۱۳۸۰ق.

۲۹. کشف القناع، بہوتی، منصور بن یونس (م. ۱۰۵۱ق.)، تحقیق محمد حسن، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.

۳۰. کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین علیہ السلام، علامہ حلی، حسن بن یوسف (م. ۷۲۶ق.)، تحقیق حسین درگاہی، تهرآن، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.

۳۱. کمال الدین و تمام النعمہ، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق.

۳۲. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، متقی ہندی، علی (م. ۹۷۵ق.)، تحقیق بکری حیانی، صفوة السقا، بیروت، مؤسسه الرسالہ، ۱۴۰۹ق.

۳۳. الکنی و اللقب، محدث قمی، عباس (م. ۱۳۵۹ق.)، تهرآن، مکتبۃ الصدر.

۳۴. المبسوط، سرخسی، محمد بن احمد (م. ۴۸۳ق.)، بیروت، دار المعرفہ، ۱۴۰۶ق.

۳۵. المجازات النبویه، سید رضی، محمد بن حسین (م. ۴۰۶ق.)، تحقیق طه محمد زینی، قم، مکتبۂ بصیرتی.
۳۶. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ق.)، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۳۷. المحاسن، برقی، احمد بن محمد (م. ۲۷۴ق.)، تحقیق سید جلال الدین حسینی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۰ش.
۳۸. المسائل الخمسون فی اصول الدین، فخر رازی، محمد بن عمر (م. ۶۰۶ق.)، تحقیق احمد حجازی سقا، القاهرة، مکتب الثقافی، ۱۹۸۹م.
۳۹. مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل، شیبانی (م. ۲۴۱ق.)، بیروت، دار صادر.
۴۰. المصنف فی الاحادیث و الآثار، ابن ابی شیبہ کوفی، عبدالله بن محمد (م. ۲۳۵ق.)، تحقیق سعید لحام، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
۴۱. المعجم الکبیر، طبرانی، سلیمان بن احمد (م. ۳۶۰ق.)، تحقیق حمدی سلفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۴۲. معدن الجواهر و ریاضة الخواطر، کراچی، محمد بن علی (م. ۴۴۹ق.)، تحقیق سید احمد حسینی، قم، چاپخانه مهر استوار، ۱۳۹۴ق.
۴۳. مکارم الاخلاق، طبرسی، حسن بن فضل (م. ۵۵۴ق.)، الشریف الرضی، ۱۳۹۲ق.
۴۴. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، محمد بن علی (م. ۵۸۸ق.)، تحقیق گروهی از اساتید نجف اشرف، النجف الاشرف، المکتبۂ الحیدریة، ۱۳۷۶ق.
۴۵. منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر علیه السلام، صافی گلپایگانی، لطف الله، تهران، مکتبۂ الصدر.
۴۶. الیقین باختصاص مولانا علی علیه السلام بامرة المؤمنین، ابن طاووس، سیدعلی بن موسی (م. ۶۶۴ق.)، تحقیق اسماعیل انصاری، قم، دارالکتاب، ۱۴۱۳ق.
۴۷. ینابیع المودة لذوی القربی، قندوزی، سلیمان بن ابراهیم (م. ۱۲۹۴ق.)، تحقیق سید علی جمال اشرف حسینی، دارالاسوة، ۱۴۱۶ق.

## آثار حضرت آیت الله العظمی صافی کلبایگانی مدظله الوارف

### در یک نگاه

R	نام کتاب	زبان	ترجمه
<b>قرآن و تفسیر</b>			
۱	تفسیر آیة فطرت	فارسی	—
۲	القرآن مصون عن التحریف	عربی	—
۳	تفسیر آیة التطهیر	عربی	—
۴	تفسیر آیة الانذار	عربی	—
<b>حدیث</b>			
۵	منتخب الاثر در ۳ جلد	عربی	اردو/انگلیسی
—	غیبة المنتظر	عربی	—
۶	قبس من مناقب امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> (مئة و عشر حدیث من کتب عامة)	عربی	فارسی
—	پرتوی از فضائل امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> در حدیث	—	فارسی
۷	احادیث الائمة الاتی عشر، اسنادها و الفاظها	عربی	—
۸	احادیث الفضائل	عربی	—
<b>فقه</b>			
۹	توضیح المسائل	فارسی	—
—	منتخب الاحکام	فارسی	—
۱۰	احکام نوجوانان	فارسی	انگلیسی
۱۱	جامع الاحکام در ۲ جلد	فارسی	—
۱۲	استفتائات قضایی	فارسی	—
۱۳	استفتائات پزشکی	فارسی	—

عربی	فارسی	مناسک حج	۱۴
عربی	فارسی	مناسک عمره مفردہ	۱۵
—	فارسی	ہزار سوال پیرامون حج	۱۶
آذری	فارسی	پاسخ کوتاه بہ ۳۰۰ پرسش در ۲ جلد	۱۷
—	فارسی	احکام خمس	۱۸
—	فارسی	اعتبار قصد قربت در وقف	۱۹
—	فارسی	رسالہ در احکام ثانویہ	۲۰
—	عربی	فقہ الحج در ۴ جلد	۲۱
—	عربی	ہدایۃ العباد در ۲ جلد	۲۲
—	عربی	ہدایۃ السائل	۲۳
—	عربی	حواشی علی العروۃ الوثقی	۲۴
—	عربی	القول الفاخر فی صلاۃ المسافر	۲۵
—	عربی	فقہ الخمس	۲۶
—	عربی	أوقات الصلوۃ	۲۷
—	عربی	التعزیر (احکامہ و ملحقاتہ)	۲۸
فارسی	عربی	ضرورۃ وجود الحکومۃ	۲۹
—	عربی	رسالۃ فی معاملات المستحدثۃ	۳۰
—	عربی	التداعی فی مال من دون بینۃ و لا ید	۳۱
—	عربی	رسالۃ فی المال المعین المشتبه ملکیتہ	۳۲
—	عربی	حکم نکول المدعی علیہ عن الیمین	۳۳
—	عربی	ارث الزوجۃ	۳۴
—	عربی	مع الشیخ جادالحق فی ارث العصبہ	۳۵
—	عربی	حول دیات ظریف ابن ناصح	۳۶
—	عربی	بحث حول الاستسقام بالازلام (مشروعیۃ الاستخارۃ)	۳۷
—	عربی	الرسائل الخمس	—
—	عربی	الشعائر الحسینیۃ	۳۸
آذری	—	آنچه ہر مسلمان باید بداند	—

اصول فقه			
—	عربی	بیان الاصول در ۳ جلد	۳۹
—	عربی	رسالة فی الشهرة	۴۰
—	عربی	رسالة فی حکم الاقل و الاکثر فی الشبهة الحکمیه	۴۱
—	عربی	رسالة فی الشروط	۴۲
عقاید و کلام			
—	فارسی	عرض دین	۴۳
—	فارسی	به سوی آفریدگار	۴۴
—	فارسی	الهیات در نهج البلاغه	۴۵
—	فارسی	معارف دین در ۳ جلد	۴۶
—	فارسی	پیرامون روز تاریخی غدیر	۴۷
—	فارسی	ندای اسلام از اروپا	۴۸
—	فارسی	نگرشی بر فلسفه و عرفان	۴۹
—	فارسی	نیایش در عرفات	۵۰
—	فارسی	سفرنامه حج	۵۱
—	فارسی	شهادت آگاه	۵۲
—	فارسی	امامت و مهدویت	—
—	فارسی	نظام امامت و رهبری/۱	۵۳
عربی	فارسی	تجلی توحید در نظام امامت/۲	۵۴
—	فارسی	ولایت تکوینی و ولایت تشریحی/۳	۵۵
—	فارسی	پیرامون معرفت امام/۴	۵۶
—	فارسی	معرفت حجت خدا/۵	۵۷
—	فارسی	وابستگی جهان به امام زمان/۶	۵۸
عربی	فارسی	باورداشت مهدویت/۷	۵۹
—	فارسی	اصالت مهدویت/۸	۶۰
آذری	فارسی	نوید امن و امان/۹	۶۱
—	فارسی	عقیده نجات بخش/۱۰	۶۲
—	فارسی	انتظار، عامل مقاومت و حرکت/۱۱	۶۳
—	فارسی	به سوی دولت کریمه/۱۲	۶۴

—	فارسی	پاسخ به ده پرسش/ ۱۳	۶۵
انگلیسی	فارسی	گفتمان مهدویت/ ۱۴	۶۶
عربی	فارسی	فروغ ولایت در دعای ندبه/ ۱۵	۶۷
—	فارسی	پیام‌های مهدوی/ ۱۶	۶۸
انگلیسی	فارسی	توضیحات پیرامون کتاب عقیده مهدویت در تشیع امامیه	۶۹
—	فارسی	گفتمان عاشورایی	۷۰
—	فارسی	مقالات کلامی	۷۱
—	فارسی	صراط مستقیم	۷۲
—	عربی	الی هدی کتاب‌الله	۷۳
—	عربی	ایران تسمع فتجیب	۷۴
—	عربی	رسالة حول عصمة الانبياء و الائمة	۷۵
—	عربی	تعلیقات علی رسالة الجبر و القدر	۷۶
—	عربی	لمحات فی الكتاب و الحدیث و المذهب	—
—	عربی	صوت الحق و دعوة الصدق	۷۷
—	عربی	رد اكدوبة خطبة الامام علی <small>عليه السلام</small> ، علی الزهراء <small>عليها السلام</small>	۷۸
اردو/ فرانسه	عربی	مع الخطیب فی خطوطه العریضة	۷۹
—	عربی	رسالة فی البداء	۸۰
—	عربی	جلاء البصر لمن يتولى الائمة الاثني عشر <small>عليهم السلام</small>	۸۱
—	عربی	حدیث افتراق المسلمین علی ثلاث و سبعین فرقة	۸۲
—	عربی	من لهذا العالم؟	۸۳
فارسی	عربی	بین العلمین، الشیخ الصدوق و الشیخ المفید	۸۴
فارسی	—	داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید	
—	عربی	مقدمات مفصلة علی «مقتضب الاثر» و «مکیال المکارم» و «منتقى الجمال»	۸۵
—	عربی	امان الامة من الضلال و الاختلاف	۸۶
—	عربی	البكاء علی الامام الحسين <small>عليه السلام</small>	۸۷
—	عربی	النقود الطیفة علی الكتاب المسمى بالاخبار الدخيلة	۸۸
—	فارسی	پیام غدیر	۸۹

تربیتی			
—	فارسی	ماه مبارک رمضان، عالی‌ترین مکتب تربیت و اخلاق	۹۰
—	فارسی	راه اصلاح (امر به معروف و نهی از منکر)	۹۱
—	فارسی	با جوانان	۹۲
تاریخ			
—	فارسی	سیرحوزه‌های علمی شیعه	۹۳
—	فارسی	رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)	۹۴
سیره			
—	فارسی	پرتوی از عظمت امام حسین <small>علیه السلام</small>	۹۵
—	فارسی	آینه جمال	—
—	فارسی	از نگاه آفتاب	—
—	فارسی	اشک و عبرت	—
تراجم			
—	فارسی	زندگانی آیت الله اخوند ملا محمد جواد صافی گلپایگانی	۹۶
—	فارسی	زندگانی جابر بن حیان	۹۷
—	فارسی	زندگانی بوداسف	۹۸
—	فارسی	فخر دوران	۹۹
شعر			
—	فارسی	دیوان اشعار	۱۰۰
—	فارسی	بزم حضور	۱۰۱
—	فارسی	آفتاب مشرقین	۱۰۲
—	فارسی	صحیفة المؤمن	۱۰۳
—	فارسی	سبط المصطفی	۱۰۴
—	فارسی	در آرزوی وصال	۱۰۵
مقاله‌ها و خطابه‌ها			
—	فارسی	حدیث بیداری (مجموعه پیام‌ها)	۱۰۶
—	فارسی	شب‌پرگان و آفتاب	۱۰۷
—	فارسی	شب عاشورا	—
—	فارسی	صبح عاشورا	—
—	فارسی	با عاشوراییان	۱۰۸
—	فارسی	رسالت عاشورایی	۱۰۹